

## سرمقاله

### کسب آمادگی حزب برای شرایط خاص پیش رو

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

شرایط کشورمان می‌رود که با توجه به معادلات بین‌المللی دستخوش تغییرات مهمی باشد. در این میان نقش اپوزیسیون از هر زمانی برجسته‌تر است. جامعه‌ی در حال التهاب نیاز به راهکار و راهنمایی دارد و این نقش را نمی‌توان به دست تصادف و اتفاق سپرد. باید اراده‌ی آگاهانه و سازمان‌یافته‌ی فعالان سیاسی مردم‌گرا وارد عمل شود. در این میان هیچ بستری مناسب‌تر از تحزب برای این کار وجود ندارد. احزاب مردمی قوی و سازمان‌یافته که با هدف و استراتژی مشخص وارد عمل شده و نقش تاریخی خود را ایفاء می‌کنند.

هر حزبی برای این منظور باید آمادگی‌های لازم را از قبل به دست آورد. نمی‌توان منتظر روزهای پرحادثه‌ی تغییر بود تا به خود آمد و از خود پرسید که «چه باید کرد؟» این سؤالی است که باید از قبل به آن پاسخ داد تا در روز «ر» آن جواب‌ها را به شکل راهکار به خدمت گرفت؟ سؤالاتی که در این زمینه مطرح است فراوان است:

- آیا مردم باید به خیابان‌ها بیایند یا خیر؟
- وقتی به خیابان آمدند باید چه کنند؟
- آیا باید در خیابان‌ها بمانند یا خیر؟
- اگر بمانند برای دستیابی به چه منظوری باید باشد؟
- برای کسب این منظور چه اقداماتی را باید صورت دهند؟
- این اقدامات به چه پشتیبانی و لجستیکی نیاز دارد؟
- مردم چگونه باید از خود دفاع کنند؟
- آیا باید جمعیت به اقدام تهاجمی بپردازد؟
- تأمین امنیت این تهاجم چگونه است؟
- چه مراکزی باید تصرف شوند؟
- با این مراکز چه باید کرد؟
- چگونه می‌توان رژیم را به معنای مادی کلمه ساقط کرد؟
- مسئولیت امنیت و نظم جامعه با کیست و چگونه؟
- مدیریت کشور پس از سرنگونی بر عهده کیست و چگونه؟

ادامه مطلب در صفحه ۲

## حزب خانواده‌ی صمیمی

### کنشگران مصمم است.



#### تحزب و مدیریت تغییرات کلان در جامعه

صفحه ۳

#### ای یار خوش آواز من (شعر)

صفحه ۷

#### حفظ سلامت احزاب

#### بخش اول و دوم

صفحه ۸

#### آشفته‌گی فکری و سردرگمی سیاسی:

#### درد تاریخی ایرانی

صفحه ۱۳

#### به فریاد زبان فارسی برسیم!

صفحه ۱۸

#### روانشناسی اجتماعی استبدادزدگی

#### معرفی کتاب

صفحه ۲۰

آن چه در بالا آمد به خوبی بیان می‌کند که فرمول مناسب برای پایان بخشیدن به عمر نظام جهنمی حاکم در یک فرصت ۸۸ گانه بعدی یافت شده است، اما مهم فقط فرمول نیست، عمل به آن و کسب آمادگی‌ها و نیز زمینه‌سازی‌های مناسب برای اجرای آن می‌باشد. به همین خاطر توجه فعالان سیاسی در داخل و خارج از کشور باید روی نیروهای متشکلی برود که خود را برای چنین موقعیت و وظیفه‌ای آماده کرده‌اند. تشکل‌هایی که وقت خود را با بحث‌های بی‌پایان و نامفید نظری هدر نداده و به جای آن بر پیش‌بینی‌های عملیاتی لازم تأکید داشته‌اند. حمایت هموطنان از این جریان‌های سیاسی می‌تواند آنها را به اندازه‌ای تقویت کند که برای برقراری پیوند با نیروهای کنشگر داخل ضروری است. از این پیوند یک قدرت آماده به عمل زاده می‌شود. قدرتی که دیگر آزادی ملت ایران را از بیگانگان التماس نمی‌کند، قدرتی که دموکراسی را گدایی نمی‌کند، منتظر لطف و مرحمت بیگانگان نیست، برعکس، قدرتی است که به محض آغاز قیام مردم محروم می‌تواند با بهره‌گیری از پایگاه اجتماعی خود در داخل کشور، شبکه‌های اجتماعی اهل عمل را در مسیری درست، شدنی و هدفمند به خدمت گیرد و به سوی پایین کشیدن دستگاه حاکم به خدمت گیرد. نه فقط این مهم را صورت دهد، بلکه برای ادامه‌ی راه، یعنی مدیریت دوران دشوار گذار، طرح و ایده داشته باشد و با استقرار نظم و امنیت در کشور، اعتماد مردم را به توانایی خویش جلب کرده و مدیریت کشور را به دست گیرد.

طرح و نقشه‌ی راه این مسیر عملیاتی آن کمبودی بوده است که در اپوزیسیون به طور جدی حس می‌شده است. حزب ایران آباد علاوه بر کار بر روی این نکات، زمینه‌های ارتباطاتی این کار را نیز از طریق رسانه‌ی خود فراهم کرده و با یک پایگاه اجتماعی نسبی آماده‌ی عمل است. امید ما این است که ایرانیان آزادیخواه داخل و خارج از کشور در این مسیر با حزب همراهی کنند.

دفتر سیاسی حزب ایران آباد

۱۲ دی ۱۳۹۵

این‌ها بخشی از پرسش‌های مشخصی است که شرایط فعلی جامعه می‌تواند به سرعت یک شورش اجتماعی گسترده در مقابل تشکل‌های اپوزیسیون قرار دهد. و پرسش اساسی اینجاست که کدام یک از این احزاب و سازمان‌ها خود را برای ارائه‌ی جواب‌های مشخص و قابل عمل به این سؤالات آماده کرده است؟

در سایه‌ی چنین نگاهی است که می‌بینیم چگونه روند تحولات سیاسی و اجتماعی می‌تواند مجموعه‌ی تشکل‌های حاضر در اپوزیسیون برانداز را در مقابل موقعیت تازه‌ای قرار دهد که برای درک ضرورت‌های آن فرصت کمی باقی است. فرصتی کوتاه که در طی آن باید تمامی کمبودها و عقب ماندگی‌ها را جبران کرد.

حزب ایران آباد از زمان تأسیس **خودرهاگران** در سال ۱۳۸۸ خود را برای موقعیت‌هایی از این دست آماده کرده است. ما با درک پتانسیل انفجاری جامعه‌ی ایران از یکسو و با آگاهی از این که چنین انفجاری هرگز از قبل خبر نمی‌کند از سوی دیگر فعالیت‌های خود را در جهت ارائه‌ی پاسخ‌هایی روشن به سؤالاتی مانند آن چه در بالا آمد آماده کرده بودیم. ما بر این باور بودیم که سرنوشت تاریخی یک جامعه را آمادگی بخش‌های کنشگر اجتماعی و سیاسی آن برای استفاده از فرصت‌ها تعیین می‌کند. کنشگران اجتماعی به نیروهایی در داخل بر می‌گردد که با وجود جو «ترس و یأس» قادرند که با تشکیل جمع‌های کوچک و خودسازمان‌یافته، تیم‌های عملیاتی برای خود تدارک دیده و در بزنگاه‌های حساس وارد صحنه‌ی عمل شوند. کنشگران سیاسی نیز نیروهای سازمان‌یافته‌ی اپوزیسیون هستند که به جای پرداختن به بحث‌های صرف نظری با کار مشخص تبلیغاتی، آموزشی و تشکل‌یابی خود را برای ایفای نقش در مقاطع حساس آماده کرده‌اند. فرمول موفق در این میان، پس، عبارت است از پیوند کنشگران اجتماعی آماده‌ی عمل در داخل کشور با نیروهای آماده برای هدایت حرکت‌های اجتماعی داخل، در درون اپوزیسیون برانداز خارج از کشور. این پیوند می‌تواند در زمانی که شرایط عینی جامعه اجازه می‌دهد وارد عمل شده و به صورت هدفمند، سازمان‌یافته و برنامه‌دار روند براندازی نظام را کلید زده و تا انتها به پیش برند.

شرایط کشورمان می‌رود که با توجه به معادلات بین‌المللی دستخوش تغییرات مهمی باشد. در این میان نقش اپوزیسیون از هر زمانی برجسته‌تر است. جامعه‌ی در حال التهاب نیاز به راهکار و راهنمایی دارد و این نقش را نمی‌توان به دست تصادف و اتفاق سپرد. باید اراده‌ی آگاهانه و سازمان‌یافته‌ی فعالان سیاسی مردم‌گرا وارد عمل شود. در این میان هیچ بستری مناسب‌تر از تحزب برای این کار وجود ندارد. احزاب مردمی قوی و سازمان‌یافته که با هدف و استراتژی مشخص وارد عمل شده و نقش تاریخی خود را ایفاء می‌کنند.





# تحرز و مدیریت تغییرات کلان در جامعه

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

## پیشگفتار

آنچه موجود زنده را از غیر زنده متمایز می‌کند، روند دگر شدن بی‌وقفه، همزمان با نگاه داشتن هویت اصلی خود است. جوامع بشری نیز به عنوان مجموعه‌هایی زنده و پویا از این قاعده مستثنی نیستند و مانند هر موجود زنده‌ی دیگری، پیوسته در حال تجربه کردن تغییر و دگرگونی می‌باشند. تحولاتی که می‌توانند این جوامع را در مسیر پیشرفت و بهبودی، و یا برعکس، در سراسیمی انحطاط و نابودی قرار دهند. سرنوشت و تاریخ یک جامعه را، برآیند تغییرات در ساختارها و ارکان آن است که در طول زمان رقم می‌زند.

## شاخص‌های تغییر در جامعه

به تحول در جامعه‌ی انسانی از زاویای گوناگونی می‌توان نگریست. در این نوشتار به تأثیری که سه شاخص زمان، برنامه ریزی و مدیریت بر روی روند دگرگونی اجتماعی می‌گذارند توجه شده است:

### ● شاخص زمان در تغییرات اجتماعی:

تغییر در یک جامعه می‌تواند تند و ناگهانی، در فضایی احساسی و هیجانی، و یا درست برعکس به صورت عقلانی، حساب شده و گام به گام و آرام به پیش رود:

### ● تحولات اجتماعی ناگهانی و کوتاه مدت

تغییرات اجتماعی از این دست، با دو ویژگی ذاتی ناگهانی و کوتاه مدت بودن، در بیشتر موارد از یک بار احساسی شدید برخوردار است و تغییر در فضایی مملو از هیجان زدگی اجتماعی رخ می‌دهد. شورش‌های جمعی در ابعاد گوناگون، خیزش‌ها، قیام‌ها و جنبش‌های توده‌وار که به سرعت شکل می‌گیرند، همگی در زمره‌ی این دسته از تحولات اجتماعی قرار می‌گیرند؛ همچنان که انقلاب‌ها، اما با ابعادی بسیار گسترده‌تر. بروز انقلاب در یک جامعه، تمامی ساختارها و در نتیجه، سرنوشت آن را، در یک برهه‌ی زمانی کوتاه به شکل وسیع تغییر می‌دهند.

### ● تحولات اجتماعی تدریجی و دراز مدت

بر خلاف آنچه در بالا گفته شد، برآیند نهایی دگرگونی‌های اجتماعی از این دست با گذشت زمان است که قابل مشاهده می‌شوند. در این شکل از تغییر اجتماعی مراحل گوناگون پیشینی شده گام به گام اجرا می‌شوند. پس از تکمیل هر گام، ساختارها عملی شدن مرحله‌ی بعدی را تجربه خواهند کرد و این روند در طول زمان ادامه خواهد یافت تا در نهایت از تأثیرگذاری مجموع این تغییرات گام به گام، جامعه دچار یک دگرگونی ماهوی و یک تحول کیفی شود. درازمدت و تدریجی بودن از ویژگی‌های ذاتی این شکل از تحولات اجتماعی آرام است.

### ● شاخص طرح و برنامه در تغییرات اجتماعی:

تغییر در یک جامعه می‌تواند بدون طرح قبلی و یا به صورت برنامه‌ریزی شده صورت بگیرد:

### ● تحولات اجتماعی خودجوش و فاقد برنامه

این گونه از تغییر اجتماعی، بدون برنامه‌ی مشخص طرح‌ریزی شده از قبل، به گونه‌ای خودجوش در دل جامعه شکل می‌گیرد. آنچه که به دنبال یک دگرگونی از این دست در جامعه رخ خواهد داد - به دلیل بی برنامه‌گی - به سختی قابل پیشینی است. نتایج این گونه تحولات تابع شانس و تصادف است.

### ● تحولات اجتماعی دارای طرح و برنامه

مراحل گوناگون در تغییرات اجتماعی از این دست، پیشاپیش توسط بازیگران اصلی صحنه مشخص می‌شود تا گام به گام بتواند به مرحله‌ی اجرا درآیند. هرچه شاخص‌های یک طرح تغییر اجتماعی بیشتر به صورت علمی و کارشناسی و مبتنی بر واقعیت‌های یک جامعه در نظر گرفته شده باشد، کمتر در مراحل اجرایی به موقعیت‌های غیرمنتظره و پیشینی‌نشده برخورد خواهد کرد.

### ● شاخص مدیریت در تغییرات اجتماعی:

در مواردی یک فرد، یک نهاد سیاسی و یا یک دولت می‌تواند تحولی را به صورت فکر شده در جامعه مدیریت و رهبری کند؛ و یا برعکس، در فقدان چنین مدیریتی، اقبال عمومی ناگهان از فرد یا جریانی رهبر می‌سازد.



## ● تحولات با رهبری ناگهانی و اتفاقی:

تغییراتی که بدون رهبری مشخص آغاز شوند، در یک مقطع خاص می‌توانند فرد یا نهادی را به طور اتفاقی در جایگاه رهبری خود قرار دهند؛ از آن جا که این فرد یا جریان از پیش برای ایفای چنین نقشی آماده نشده و از دانش و یا تجربه‌ی کافی در زمینه‌ی مدیریت تغییر برخوردار نیست شانس کمی برای موافقت دارد.

## ● تحولات دارای رهبری و مدیریت از پیش تعیین شده:

هنگامی که تغییرات اجتماعی به وسیله‌ی فرد، افراد و یا نهادهای تأثیرگذاری که به لحاظ قدرت سیاسی، پایگاه اجتماعی و یا پشتیبانی خارجی خود قوی هستند مدیریت می‌شود، به سرانجام و هدف پیش‌بینی شده‌ی خود می‌رسد. در تغییرات مدیریت شده نقشه‌ی راه در راستای اهداف تعیین شده دقیق است و زمان لازم برای به اجرا درآوردن هر مرحله از این نقشه، از جانب عنصر رهبری مدیریت و هدایت می‌شود.

## درسی از تاریخ

سفر کنیم به ژرفای تاریخ بشری، سیر تحولات و دگرگونی‌ها یک نکته اساسی را به ما خواهد آموخت:

تاریخ تمدن بشر، سیر حرکت از تغییرات ناگهانی، فاقد برنامه و بدون مدیریت مشخص به سوی تغییرات تدریجی، برنامه‌ریزی شده و دارای مدیریت و رهبری مشخص بوده است. بدون شک، شاخص‌های اصلی پیشرفت و بلوغ در یک جامعه را می‌توان در میزان پرهیز آن از تحولات ناگهانی، اتفاقی، بی‌حساب و کتاب و بدون رهبری و حرکت به سوی پیشبرد طرح‌های مدبرانه، هوشمندانه و با تکیه بر برنامه‌هایی متناسب با ظرفیت‌ها و واقعیت‌های

اجتماعی آن دانست. با این دید، برویم به جستجوی آن که ما در ایران در کدامین نقطه از این خط بین پیشرفت و عقب‌ماندگی مدیریتی قرار گرفته‌ایم. خطی که در یک سوی آن حرکت پویا در مسیر تمدن، شکوفایی و مدرنیته به چشم می‌خورد و در سوی دیگر آن درجا زدن و واپس‌ماندگی اجتماعی و اصرار بر جنگ زدن به عادت‌های دیرینه‌ی غیر عقلانی و ناکام.

نگاهی گذرا - با توجه به عناصر زمان، مدیریت و برنامه‌ریزی برشمرده در بالا - به کیفیت چهار حرکت اجتماعی بزرگ تاریخ

معاصر ایران به ما کمک خواهد کرد برداشتی که از جامعه‌ی ایرانی پیدا می‌کنیم به واقعیت آن نزدیک‌تر شود؛ و از بار افسانه‌پردازی‌های مرسوم در این زمینه‌ی رهایی یابیم:

## ● نهضت مشروطیت: سرمنشأ انقلاب مشروطه، که در

زمان خود از پیشروترین حرکت‌هایی از این دست در خاورمیانه بوده است، در رشد روزافزون عنصر نارضایتی، بخصوص در میان اصناف و بازاریان بود. امری که سبب شد در زمانی کوتاه به شکل اعتراضات اجتماعی به بهانه‌ی افزایش قیمت قند و شکر و صدور فتوای مذهبیون در این ارتباط، و در پی آن در قالب قیام تنباکو خود را نشان دهد. خصلت خودجوش این جنبش‌ها، که بدون هدف و برنامه‌ریزی مشخص و به صورت ناگهانی آغاز شده بود، تا چندی بدون تکیه بر رهبری آن را به پیش می‌برد، اما در نهایت، در امتداد خود، افرادی مانند ستارخان و باقرخان را - که جدا از دلاوری، پایداری و شرافتشان، صلاحیت خاصی در مدیریت این گونه نهضت‌ها نداشتند - به عنوان رهبران اجباری این جنبش مطرح شدند.

## ● نهضت ملی شدن نفت: این جنبش

که در قالب یک حرکت گسترده و سراسری مردم ایران برای دفاع از منافع ملی و حق مالکیت خود بر ثروت‌های ملی شکل گرفته بود، موفق شد از جانب زنده‌یاد دکتر محمد مصدق از نوعی مدیریت و رهبری نسبی برخوردار شود. اما دخالت‌ورزی بیگانگان در نهایت نگذاشت ملت ما بخت خود برای تجربه کردن تغییراتی از این دست را بیازماید. در نقطه‌ی پایانی نهضت ملی شدن نفت، جامعه‌ی ایرانی با یک تحول ناگهانی مواجه می‌گردد که از طریق نیروهای خارجی به آن تحمیل شده و دستخوش عقب‌گرد می‌شود. در پی این شکست بزرگ، بخش عظیمی از عناصر بیدار و

مسئولیت‌پذیر کشور که نیروی محرک جامعه‌ی ایرانی برای ایجاد تحول و پیشرفت محسوب می‌شدند، گرفتار، سرکوب، سرخورده و یا خانه‌نشین می‌شوند. شعار «جاوید شاه» در غروب ۲۸ مرداد که در نقطه مقابل «زنده باد مصدق» صبح همان روز قرار می‌گیرد، بیانگر شوکی است که این کودتای نظامی به بدنه‌ی جامعه وارد کرده بود و نشان می‌دهد که زمانی که تغییرات در یک جامعه بدون طرح و

تاریخ تمدن بشر، سیر حرکت از تغییرات ناگهانی، فاقد برنامه و بدون مدیریت مشخص به سوی تغییرات تدریجی، برنامه‌ریزی شده و دارای مدیریت و رهبری مشخص بوده است. بدون شک، شاخص‌های اصلی پیشرفت و بلوغ در یک جامعه را می‌توان در میزان پرهیز آن از تحولات ناگهانی، اتفاقی، بی‌حساب و کتاب و بدون رهبری و حرکت به سوی پیشبرد طرح‌های مدبرانه، هوشمندانه و با تکیه بر برنامه‌هایی متناسب با ظرفیت‌ها و واقعیت‌های اجتماعی آن دانست.



## چشم اندازی دیگر:

حرکت ما از نقطه ی کنونی - از سرزمینی گرفتار استبدادزدگی هزاران ساله، از جامعه‌ای به دور نگاه داشته شده از فرهنگ شهروندی-، به سوی جامعه‌ای پیشرفته، مدرن و انسانی ممکن است؛ شرط آن این که ایجاد تغییرات ساختاری در کشورمان با برنامه، با هدف و با تکیه بر نقشه‌ی راهی مبتنی بر واقعیات و نیازهای جامعه ایرانی در نظر گرفته شود. ما محکوم به شکست نیستیم، ما می‌توانیم ایرانی دیگر، بهتر و انسانی‌تر بسازیم، اما، با بهره‌گیری خردمندانه از دانش و فن‌آوری امروز، با صرف کردن زمان لازم برای انجام کارهای زیربنایی و زمینه سازی‌های بنیادین و ضروری بدین منظور. برای ساختن ایرانی آباد، مدرن و پیشرفته، ما نیاز داریم تغییرات را گام به گام و حساب شده به پیش بریم، آنها را برنامه‌دار و طراحی شده رهبری کنیم؛ رهبری اما به معنای اصیل کلمه، یعنی نهادی که مدیریت تغییر را به درستی بشناسد و در دست بگیرد و طرح تغییرات را قدم به قدم به پیش برد.

به تاریخ کشور خود رجوع کنیم، اما این بار برای بیرون کشیدن نکات مثبت آن. ما زادگان سرزمینی هستیم که نخستین امپراتوی جهان در آن شکل گرفته است، وارثان کهن‌ترین تمدن تاریخ بشر. فن مدیریت و دیوانسالاری را انسان ایرانی به وجود داشت چه در عرصه‌ی مدیریت منابع آبی در کشوری دچار خشکسالی‌های دائمی و یا اداره‌ی سرزمینی گسترده، -که گاه از انتهای خاورمیانه تا آن سوی هند، از آسیای مرکزی تا حوزه‌ی جنوبی خلیج فارس گسترده می‌شد-، در نوع خود بی‌نظیر است. به امپراتوری پارس نگاه کنیم که در زمره‌ی بزرگترین امپراتورهای جهان، توانست در سرزمینی فراخ، انسجام مجموعه‌ی کشورهای تحت سیطره‌ی خود را، با آداب، رسوم و فرهنگ‌های گوناگون، با مردمانی دارای مذاهب و زبان‌های متفاوت حفظ کند. امری که در دورانی که فواصل دور تنها با کمک اسب و دیگر چارپایان پیموده می‌شد، بدون برخورداری از یک سیستم مدیریتی پیشرفته و قابل اجرا امکان نمی‌داشت.

تجارب با ارزش و دانش مدیریت نیاکان ما در زمان خود، برخلاف بسیاری دیگر از تمدن‌های بشری، شوربختانه به درستی مکتوب نشده است - و یا اگر هم شده همچون دیگر گنجینه‌های ما در کتاب‌سوزی‌های متجاوزین به این خاک از بین رفته است-، اما تداوم تمدن ایرانی تا به امروز به تنهایی گویای آن است که در حافظه‌ی تاریخی ما، میراث نیاکانمان به بشریت، یعنی فن مدیریت، محافظت شده است. هر چند که - به استثنای کاربرد مدیریت در برخی عرصه‌ها در دوران پهلوی‌ها - دیری است به کار گرفته نشده است و از آن بدتر،

برنامه‌ی قبلی و بی‌بهره از مدیریت صحیح آغاز شود، خواهد توانست به واسطه‌ی یک غفلت موضعی و یا یک توطئه‌ی خارجی حاصل تلاش‌های پربار خود را از دست بدهد.

● **انقلاب ۵۷:** اعتراضات اجتماعی در ایران از آغاز خود در سال ۱۳۵۶ بدون مدیریت مشخص رو به گسترده شدن نهاد و تا چند ماه پیش از آن که خمینی، به عنوان «رهبر انقلاب»، سوار این موج مردمی شود، در خاطر بسیاری از مردم، نام او تنها مترادف با مخالفت‌هایی با مظاهر مدرنیته در سال ۱۳۴۲ بود. آنچه توانست این تغییر ناگهانی و تحمیل این شخصیت ضد دمکراتیک به عنوان رهبر قیام مردمی را ممکن سازد، ساختار ذهنی انسان ایرانی به شکل عام، و عادت‌های تاریخی بخش اعظمی از روشنفکران و نخبگان فکری جامعه‌ی ما بود که آگاهی و هشیاری لازم در این زمینه را از خود بروز ندادند.

● **جنبش ۸۸:** شکست آخرین جنبش اجتماعی گسترده در تاریخ معاصر ایران، با همان کمبودهای حرکت‌های دیگر تکرار شد. لذا به درستی می‌توان این نتیجه را گرفت که لااقل تا سال ۸۸، ساختار اجتماعی در ایران به آن درجه از بلوغ و پختگی نرسیده بود که قادر باشد توان بالقوه‌ی نهفته در حضور میلیون‌ها معترض در کف خیابان را به سمت و سوی درستی هدایت کند و شوربختانه شاهد بودیم در نبود هدف، برنامه و مدیریت متناسب، علاوه بر جان‌صدها قربانی خشونت‌های اعمال شده از سوی رژیم، انرژی عظیم این حرکت اجتماعی نیز به هدر رفت.

وقتی به روند تحول در مسیر پیشرفت و مدرنیته در جوامع بشری از یک سو و به سرگذشت جنبش‌ها و انقلاب‌ها در ایران از سوی دیگر می‌اندیشیم یک نتیجه روشن می‌شود:

تاریخ حرکت‌های اجتماعی در میهن ما، تاریخ اعتراضات تند، احساسی و ناگهانی، داستان مبارزات فاقد طرح و برنامه، و سرگذشت تغییرات به پیش برده شده به دور از مدیریت و رهبری هدفمند بوده است. آرزوها و تلاش‌های پیشینیان ما که جان بر کف گرفته و یکی پس از دیگری، هر یک بر اساس باورها و امیدهای خود پا به میدان مبارزه گذاشته بودند، بدون شک، شرط لازم بود اما شرط کافی برای قرار دادن سرزمین ما در مسیر درست تحول و پیشرفت نبود. شرایط غیر انسانی تحمیل شده بر انسان ایرانی، همچنان که واقعیت‌های فاجعه‌بار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی کشورمان، امروز هم ادامه دارد و روز به روز هم رو به وخامت می‌گذارد؛ اما باز هم باور به بی‌نهایت توانایی انسان حکم می‌کند که تسلیم این تصویر سیاه و سرنوشت‌گرایی منفعل نشویم.

را با تکیه بر بزرگترین دستاورد دانش بشری، یعنی علم مدیریت بخواهیم. با اعمال مدیریت صحیح در پیشبرد مبارزات سیاسی در شرایط کنونی، نه تنها خواهیم توانست استبداد هزاران ساله، این مانع تاریخی در برابر ساختن جامعه ای انسانی در ایران را از پیش پا برداریم، بلکه، در آینده ای بهتر، اسباب پیشرفت در عرصه های گوناگون جامعه را فراهم کنیم. زمانی که ایجاد هماهنگی در سطح کلان جامعه، بین حوزه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ضرورت خواهد داشت تا با مانع شدن اصطکاک بین این چهار عرصه بتوان جلوی به هرز رفتن منابع، وقت و انرژی کشور را گرفت.

در مسیر ایجاد تغییرات بنیادین اجتماعی و ساختن ایرانی آباد در آینده، نیاز خواهیم داشت روابط بین حوزه های اقتصاد و سیاست را به گونه ای مدیریت کنیم، که ساختار دولت در تقابل با ارکان اقتصادی جامعه قرار نگیرد و بتواند با اتخاذ سیاست های متناسب با ظرفیت های جامعه و در تعامل و هماهنگی با حوزه ی اقتصادی، آن را مورد حمایت قرار داده و اسباب شکوفایی کشور را فراهم آورد.

به همین ترتیب، نیاز خواهیم داشت حوزه ی سیاسی در جامعه ی ما عملکرد خود را در هماهنگی با ساختار اجتماعی مدیریت کند، و با خلق فضای آزادی و رضایت، حس ستیزه جویی مخرب فرد با جامعه ی کنونی را، در آینده ای متفاوت، با حس زیبای مشارکت شهروندی جانشین کنیم و از بار معضلات اجتماعی به مرور زمان بکاهیم.

در یک نظام دمکراتیک و مردمسالار، حکومت اراده ی خود را بر جامعه تحمیل نمی کند. وظائف دولت در حوزه ی مدیریت خردگرایانه و کارشناسانه و برای ایجاد هماهنگی در سطح کلان بین چهار حوزه ی اصلی سیاست، اقتصاد، فرهنگ و جامعه قرار می گیرد، تا به دور از تنش های غیرضروری، جامعه در تمامیت خود بتواند در مسیر بهبود شرایط انسانی خویش، با تغییراتی هدفمند و مدیریت شده، پیشرفت و صلح اجتماعی را تجربه کند. این هماهنگی به شکل تصادفی رخ نمی دهد و نیاز به اعمال سیاست های مدیریتی متناسب با ظرفیت های جامعه دارد. به همین ترتیب، هماهنگی میان عرصه ی فرهنگ و دیگر حوزه های جامعه لازم است به درستی مدیریت شود.

بدیهی است که در نقطه ی عکس، با سوءمدیریتی که به شکل گسترده توسط اعوان و انصار رژیم خودکامه ی کنونی در تمامی عرصه ها اعمال می شود، در آینده ی ایران، اهمیت مدیریت کلان جامعه نه توسط فرد یا افراد، که توسط نهادهای حرفه ای و تخصصی تدارک دیده خواهد شد. برای این منظور به ابزار مناسب نیاز است، ابزار تحزب؛ یا به کلام دیگر احزاب سیاسی دمکراتیک. سیاستمداران به صفت فردی، می آیند، می روند، تغییر موضع می دهند، می میرند و تجربیات مدیریتی

**تاریخ حرکت های اجتماعی در میهن ما، تاریخ اعتراضات تند، احساسی و ناگهانی، داستان مبارزات فاقد طرح و برنامه، و سرگذشت تغییرات به پیش برده شده به دور از مدیریت و رهبری هدفمند بوده است. آرزوها و تلاش های پیشینیان ما که جان بر کف گرفته و یکی پس از دیگری، هر یک بر اساس باورها و امیدهای خود پا به میدان مبارزه گذاشته بودند، بدون شک، شرط لازم بود اما شرط کافی برای قرار دادن سرزمین ما در مسیر درست تحول و پیشرفت نبود. شرایط غیر انسانی تحمیل شده بر انسان ایرانی، همچنان که واقعیت های فاجعه بار اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و زیست محیطی کشورمان، امروز هم ادامه دارد و روز به روز هم رو به وخامت می گذارد؛ اما باز هم باور به بی نهایت توانایی انسان حکم می کند که تسلیم این تصویر سیاه و سرنوشت گرای منفعل نشویم.**

تحزب و مدیریت تغییرات کلان در جامعه

امروزه در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی در ایران دچار سوء مدیریت گسترده هستیم.

حال، در برهه ای از زمان، که ما شاید در یکی از پایین ترین سطوح از ژرفنای تاریخ خود بسر می بریم، در هنگامه ای که بیش از هر متجاوز خارجی دیگری در گذشته، سردمداران رژیم انسان ستیز کنونی سرزمین ما و فرهنگ بی نظیر آن را به نابودی می کشند، توجه ما به دستاوردهایی که تمدن ایران باستان، به عنوان یکی از پیشرفته ترین های عصر خود برای بشریت به ارمغان آورده، خواهد توانست عنصر خودباوری جمعی نزد ما ایرانیان را تقویت کند. از سویی دیگر، درس هایی که کم و کاستی ها و خطاها در تاریخ مبارزاتی معاصر ایران به ما می دهد، کمک خواهد کرد در آینده با تکیه بر روش های کارآمدتر گام برداریم. عنصر خودباوری جمعی به عنوان نیروی محرکه و توان تشخیص و انتخاب شیوه های درست مبارزاتی به عنوان چراغ راه آینده، همان دو گوهری ست که ما نیاز داریم تا امیدی واقع بینانه برای ایجاد تغییر در مسیر درست در سرزمین مان را در دل بیدار نگاه داریم. این درسی است که تاریخ به ما می دهد.

### مدیریت تغییر در جامعه و تحزب:

بدون شک ما نیز خواهیم توانست در مسیر آینده ای مطلوب، شرایط نامطلوب کنونی را دگرگون سازیم، به شرط آن که تغییر

سروده ای از کاوه آهنگران:

## ای یار خوش آواز من

ای یار خوش آواز من؛ همیارخوب و ناز من  
دیدي فرودم را ولی اکنون نگر پرواز من

\*

خود را رها بنمودم از جهل و خرافات و دگر  
خرسندم از همیاری ات چون گشته ای دمساز من

\*

آواز آزادی بخوان تا آن صدايت بشنوم  
با همنوایی طی کنم آن چهچہ ات با ساز من

\*

شاید؛ که این آواز تو با آن طنین جانفزا  
بیدار سازد خفتگان؛ ای یار خوش آواز من

\*

هان ای عزیزان وطن بشنو صدای خودرها  
کاز آن صدای نازنین؛ زائیده شد آغاز من

\*

هرآنچه اوهام و خرافه کان به مغزم رفته بود  
رانده شد از پندارم و آغاز شد پرواز من

\*

زاده شدستی این صدا؛ اندر دی هشاد وهشت  
گر بشنوی آنرا؛ بخواهی گشت؛ همآواز من

\*

باید کنش بنمود مثل کاوهء دبیرین ما  
کان شد به حق آن رهبر فکری انسانسازمن



آن ها نیز با خودشان دفن می شوند. تنها عملگرایی نهادینه در عرصه ی سیاست و به کلام دیگر، یک حزب سیاسی است که می تواند با انباشت و به کارگیری صحیح دانش و تجربه ی کارشناسی تک تک اعضای خود، سرمایه ی مدیریتی لازم برای اداره ی یک کشور را در درون خود فراهم کرده، گسترش داده و حزب را به سرمایه ای مدیریتی برای اداره ی یک کشور - به تنهایی یا در ائتلاف با احزاب دیگر - تبدیل سازد. توان بالقوه ی انباشته شده نزد شمار بالای مدیران، کارشناسان و متخصصین ایرانی که در داخل و خارج کشور پراکنده است زمانی در خدمت ساختن آینده ی ایران به کار گرفته خواهد شد که با مدیریتی نهادینه و به درستی به کار گرفته شود.

### نتیجه گیری:

در این راستا امروز است که احزاب سیاسی ایرانی باید شکل بگیرند، تثبیت و تقویت شوند تا از همین امروز بتوانند مدیران آینده را در درون تشکیلات سیاسی خود پرورش دهند. به واسطه ی این احزاب است که پس از این تغییرات در جامعه ی ایران به شکل سازمان یافته و برنامه ریزی شده، در زمان متناسب و با مدیریت و رهبری درخور به پیش خواهد رفت.

ابراهام تیره بر افق ایران عزیز ما بیانگر آن است که دیگر جایی برای برای بازآزمودن خطاهای گذشته باقی نمانده است. وقت برای تعلل و تعارف در ارتباط با سرنوشت کشوری که به سرعت در سراشیبی سقوط به پیش رانده می شود تنگ است و هنگام آن رسیده که با نگرشی نو، برای پاسخگویی به نیازهای امروزی جامعه ی ایران و با تکیه بر روش هایی متفاوت با راه های ناموفق و شکست خورده ی گذشته، پا به میدان بگذاریم.

هر آن کس که دیگر تداوم قربانی شدن انسان ایرانی به دست چرخه ی استبداد را بر نمی تابد، هر آن کس که خواهان سرنوشتی متفاوت با این روزگار سیاه برای ایران است، هر آن کس که باورآورده به عنوان یک شهروند مسئولیت پذیر لازم است پا به میدان گذاشته و به دفاع از حق و حقوق انسانی خود و دیگران برخیزد؛ نیاز دارد به صورت سازمان یافته و با پیوستن به یک حزب سیاسی این مهم را انجام دهد. و به همین ترتیب، احزاب و سازمان های سیاسی ما، علاوه بر پایه های فکری که به موجودیت آن ها معنا می بخشد و فارغ از نقشه ی راهی که برای حرکت به سمت اهداف خود ترسیم کرده اند؛ نیاز دارند این مهم را با استفاده از ابزار مناسب برای عملکرد خود، یعنی دانش مدیریت مدرن به پیش برند، تا از امروز تدارک مدیریت قدرتمند آینده ی ایران را دیده باشند.

به سهم خود، ما در حزب ایران آباد، چنین محملی را برای تمامی ایرانیان، خردگرا و آزاده و خواهان یک جامعه ی انسانی فراهم کرده ایم، با ما همراه شوید تا با تکیه بر اخلاق و دانش ایرانی دیگر بسازیم. #





# حفظ سلامت احزاب

بخش اول: ممانعت از تبدیل حزب سیاسی به ابزار شخصی  
بخش دوم: ممانعت از تبدیل حزب به ابزار دیکتاتوری گروهی

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

## پیشگفتار

در شماره های پیشین خودرهاگر، در چندین نوشتار، به مفهوم دموکراسی پرداخته، با برشمردن ویژگی ها و ضرورت ها برای ایجاد شرایط دموکراتیک در یک جامعه، بر وجه تمایز مهم دموکراسی با اشکال گوناگون استبداد تکیه کردیم:

مدیریت نهادینه ی جامعه

برخلاف جوامع تحت سلطه ی استبداد که در آن وابستگان به قدرت مرکزی اختیار تمام ارکان اجتماعی را به شکل انحصاری در دست دارند؛ در نظام های دموکراتیک، عرصه های گوناگون جامعه، به صورت نهادینه و توسط سیستم های تخصصی اداره می شوند. نهادهایی که هر یک در حوزه ی خود از دانش، تجربه و کارشناسی لازم برخوردار بوده و آن را به شکل حرفه ای مدیریت می کنند. عرصه ی سیاست نیز از این قاعده مستثنی نیست و در یک جامعه ی دموکراتیک، نه با تکیه بر سیاستمداران منفرد و مستقل، بلکه توسط نهادهای حرفه ای یا احزاب سیاسی و به صورت نهادینه مدیریت می شود؛ چهره ها و افراد در یک دموکراسی، اگر هم مطرح شوند، در پیوند و به نمایندگی از جانب یک حزب سیاسی است.

## مقدمه:

دستیابی به دموکراسی، و یا درست تر بگوییم ساختن نظامی دموکراتیک در ایران، مانند همه ی جوامع دیگر، حاصل مجموعه ای از تغییرات بنیادین است؛ تغییراتی که در ایران با خلع قدرت از رژیم ضد انسان و خودکامه ی کنونی آغاز شده و سپس به شکل روندی درازمدت، گام به گام و برنامه مند قابل تصور است. روندی که تنها با فعالیت مستمر و پیگیر احزاب سیاسی مردمی، در همگامی و همسویی با نهادهای شهروندمدار، میسر خواهد شد. در گام نخست، ما به احزابی نیاز داریم که قادر باشند مبارزات گسترده بر علیه جمهوری اسلامی، این مانع تاریخی بر سر راه جامعه ی ایرانی را، با برنامه ی درست و هوشمندانه مدیریت کرده و به موفقیت برسانند. سپس این احزاب سیاسی هستند که باید با به کارگیری

توان مدیریتی و ظرفیت های کارشناسی انباشته شده در خود و فعالیت پیگیر در مسیر درست، آرزوی دموکراسی را به مرور زمان مادیت ببخشند. احزابی که توان آن را داشته باشند تغییرات کلان در جامعه را به درستی مدیریت کنند! اگر چنین نباشد، حتی اگر نظام جدیدی، در ابتدا با ماهیت دموکراتیک استقرار یابد، دیر یا زود، به دلیل مشکلات مدیریتی کلان، جای خود را به شکل دیگری از استبداد خواهد داد.

چنانچه به دنبال استقرار دموکراسی در ایران، در کشوری که هزاران سال است در چرخه ی استبداد باقی مانده، هستیم، وقت آن است از کودک صفتی ها و رویابافی های رایج دست برداریم. دموکراسی «رخداد» نیست که امید داشته باشیم روزی در ایران هم اتفاق بیافتد. امید به استقرار دموکراسی در ایران زمانی واقعگرایانه و به دور از توهم خواهد بود که احزاب سیاسی مردمی، قدرتمند و سالم، در افق سیاسی ایران شکل گرفته باشند. تأکید همیشگی ما در حزب ایران آباد به روی ضرورت تحزب در این برهه از تاریخ ایران، از همین باور ریشه می گیرد. این احزاب باید:

- **مردمی** باشند تا حزب در راستای حفظ و گسترش منافع ملی و بهبود زندگی مردم ایران تلاش کند و نه با اهداف قدرت-محور دیگر.
  - **قدرتمند** باشند تا بهره مند از نیروی انسانی، توان مالی-مادی و پایگاه اجتماعی کافی بتوانند به شکل تأثیرگذار در صحنه ی سیاسی ایران عمل کنند.
  - **سالم** باشند تا بدون ابتلا به گرایش هایی که آنها را از عمل کردن به عنوان یک حزب بازمی دارد بتوانند به اجرای مأموریت خود بپردازند. ما برای رسیدن به دموکراسی واقعی به وجود احزاب سالم نیاز داریم.
- در این نوشتار به نکات لازم برای حفظ سلامت احزاب می پردازیم.

## حفظ سلامت احزاب:

کنند. هر دوی این رهبران دائمی، به دلیل آن که می‌دانستند یک نهاد، بر خلاف شخص، قابل نظارت است، با به زیر سؤال بردن خصلت نهادینه‌ی احزاب خود، تشکل را به ابزار فردی تبدیل کرده و مانع از عملکرد این احزاب به عنوان نهاد شدند.

با تکیه بر تجربیاتی از این دست می‌توان اصول زیر را بر کار احزاب سیاسی حاکم کرد تا از عدم تبدیل شدن به ابزار فردی و از حفظ سلامت و خصلت نهادینه‌ی آنها در طول زمان اطمینان حاصل شود:

### - چرخش قدرت دموکراتیک و ممانعت از اعمال نفوذ فرد یا معدود افراد در حزب:

یک حزب سیاسی نیاز دارد ساختار درونی خود را به گونه‌ای طراحی کند که چرخش سیستماتیک و دموکراتیک مسئولیت‌ها و تقسیم کار، نه به واسطه‌ی روابط، بلکه بر اساس توانایی و دانش اعضاء از یک سو و نیازهای حزب از سوی دیگر صورت گیرد. وجود چنین مکانیزمی مانع از آن خواهد شد که یک یا چند عضو محدود بتوانند، کنترل طولانی مدت و گاه دائمی بر حزب را حفظ کنند. عدم پیش‌بینی مکانیزم چرخش قدرت، حزب را از تنوع آراء و تعدد چهره‌ها محروم کرده و اعمال نفوذ رهبر و حلقه‌ی کوچک اطراف وی، برنامه‌های حزب را همواره به سمت و سویی که آنها مایلند خواهد کشاند.

در کشورهای دموکراتیک، احزاب سیاسی وجود قطب‌بندی را، علاوه بر تحمل، گاه تشویق هم می‌کنند. فراکسیون‌هایی که با قرار گرفتن در زیر چتر یک حزب واحد و در راستای استراتژی کاری آن، هر یک با طرح و برنامه‌های مشخص، گرایش‌های خود را به پیش می‌برند. در کشورهای جهان سوم اما، در صورتی که وجود احزاب یا یک حزب واحد تحمل شود، در بیشتر مواقع حزب از آن رهبری می‌شود. در احزاب کشورهای غیردموکراتیک، حتی اگر مکانیزم‌های انتخاباتی درون حزبی در نظر گرفته شده باشد، به دلیل آن که اختیار آن دست رهبر و نزدیکان اوست آن را به گونه‌ای به پیش خواهد برد که تا زمان مرگ در مقام خود باقی بماند.

### - پایبندی به ضوابط و آیین‌نامه‌های داخلی:

تشکل سیاسی سالم به ضوابط پایبند بوده و در اجرای قواعد داخلی خود جدی است. ضابطه‌مندی حزب سیاسی، همواره و بخصوص برای ضمانت چرخش قدرت از اهمیت بالایی برخوردار است. در غیاب چنین فرهنگ تشکیلاتی، فرد یا معدود افراد با نفوذ حزب، خواهند توانست، با دور زدن قواعد مندرج در آیین‌نامه، به هنگام انتخابات درون حزبی، همچنان قدرت را به شکل انحصاری در چنگ خود نگاه داشته و حزب را دچار فرد گرایی یا باند گرایی کنند.

این واژه‌ها نیستند که به یک تشکل ماهیت حزب خواهند داد. ما حزب را یک نهاد سیاسی می‌دانیم که هدف و دلیل وجودی آن - در ورای پایه‌های فکری و روش‌های پیشنهادی برای ایجاد تغییر در جامعه‌ای که به آن تعلق دارد-، گرفتن سهم از قدرت باشد. بدین منوال برای آن که مجموعه‌ای بتواند در قالب یک حزب سیاسی ارزیابی شود، لازم است در تمامی مراحل وجودی خود (۱) به عنوان نهاد عمل کند، (۲) بدون وقفه در تلاش برای گرفتن سهم از قدرت باشد.

با تمرکز به روی این دو شاخص اصلی، در این نوشتار، گرایش‌ها و ناهنجاری‌هایی که رشد و گسترش آن‌ها در درون یک حزب می‌تواند ماهیت، طبیعت و فلسفه وجودی آن را به زیر سؤال برد، در چهار بخش مورد توجه قرار خواهد گرفت:

## ● بخش اول:

### تبدیل حزب سیاسی به ابزار فردی

تبدیل حزب سیاسی به ابزار فردی پدیده‌ایست آشنا، که در شمار بالایی از کشورها، بخصوص در کشورهای موسوم به جهان سوم، به وجود آمده است. بدین معنا که پس از کسب قدرت سیاسی توسط آن حزب، رهبری در رأس آن، با ایجاد مانع بر سر چرخش قدرت، مقام خود را به عنوان حاکم مطلق حفظ می‌کند و همزمان با تبدیل حزب به ابزاری در خدمت خود، تدارکات لازم را می‌بیند تا پس از مرگش قدرت سیاسی به فرزند و وارث وی انتقال یابد.

در این راستا می‌توان به مصداق کامل این پدیده در کشورهای گابون یا کره‌ی شمالی اشاره کرد. در سال ۲۰۰۹ در گابون، زمانی که **عمر بونگو** پس از یک دوران ریاست جمهوری ۴۲ ساله فوت می‌کند، بلافاصله و بدون هیچ رقابتی، پسرش علی بونگو به مقام ریاست جمهوری (مادام‌العمر) گابون "انتخاب" می‌شود. در کره‌ی شمالی نیز به همین منوال، پس از آن که **کیم ایل سونگ** به مدت ۴۶ سال تمام زمام امور کشور را به شکل انحصاری در دست داشت، با مرگ خود در سال ۱۹۹۴ جایش را به **کیم جونگ اون** می‌دهد تا این بار وی، به جای پدر، رئیس‌جمهور ابدی کره‌ی شمالی شود.

بدین ترتیب می‌بینیم که هم حزب دموکراتیک گابون و هم حزب کارگر کره، توانستند در مقطع مشخصی از تاریخ این کشورها به مأموریت اصلی خود، یعنی گرفتن سهم از قدرت، عمل کرده و حتی موفق شوند قدرت سیاسی مطلق را بدست آورند. اما پس از قدرت‌گیری هم عمر بونگو و هم کیم ایل-سونگ، این نیاز را حس کردند که برای حفظ و گسترش منافع شخصی خویش، ضرورت دارد خطر هر نوع سیستم نظارتی را از خود به دور

### - حفظ حرمت انسانی اعضای حزب:

یک حزب سالم نیاز به شستشوی مغزی، انکار فردیت و یا نفی شخصیت اعضای خود ندارد. حزبی که کرامت انسانی اعضای خود را نتواند مورد احترام قرار دهد، هرگز نخواهد توانست ضامن دموکراسی در یک جامعه باشد.

در یک کلام،

آنچه شهروندان می توانند برای مقابله با تبدیل شدن یک حزب به ابزار فردی بکنند، حضور در آن حزب به عنوان عضو است. تا امکان بیابند با فعالیت مستمر و پی گیر خود در درون حزب، بر رعایت ضوابط و آیین نامه ی حزب مراقبت و نظارت کرده و با شکل گیری نطفه های محفل گرایی و فردگرایی از همان ابتدا برخورد فعال کنند و بدین ترتیب، با مشارکت در حفظ سلامت آن حزب، مانع از تبدیل شدن آن به ابزار فردی برای رسیدن به قدرت گردند. تجربه ی بسیاری از کشورها نشان داده: احزابی که سلامت و ماهیت کارکردی خود را از دست دهند، رهبرانش قادرند به راحتی حزب را آلت دست و مترسک هر قدرت خارجی بکنند تا به قدرت برسند و آن را برای خود حفظ کنند.

**این واژه ها نیستند که به یک شکل ماهیت حزب خواهند داد. ما حزب را یک نهاد سیاسی می دانیم که هدف و دلیل وجودی آن - در ورای پایه های فکری و روش های پیشنهادی برای ایجاد تغییر در جامعه ای که به آن تعلق دارد-، گرفتن سهم از قدرت باشد. بدین منوال برای آن که مجموعه ای بتواند در قالب یک حزب سیاسی ارزیابی شود، لازم است در تمامی مراحل وجودی خود (۱) به عنوان نهاد عمل کند، (۲) بدون وقفه در تلاش برای گرفتن سهم از قدرت باشد.**

### ● بخش دوم:

#### تبدیل حزب به ابزار دیکتاتوری گروهی

اعمال نفوذ یک جریان مشخص در درون یک تشکل، از معضلات دیگری است که می تواند حزب سیاسی را گریبانگیر خود کرده و آن را از عمل کردن به عنوان یک نهاد حرفه ای، مستقل و مردمی بازدارد. وجود و حتی قدرت گیری جناح های مختلف در یک حزب سیاسی، به خودی خود نشانگر وجود مشکل نیست. این سنت به شکل مثبت خود در بسیاری از

### - جلوگیری از تبدیل رهبری حزب به محفل خانوادگی:

در بسیاری از احزاب جهان سومی، تنها کسانی می توانند از مسدودیت های مهم و تأثیرگذار برخوردار شوند که در حلقه ی خویشاوندان رهبر واقع شده باشند و یا با برقراری پیوند این کیفیت را پیدا کنند. امری که در عمل رهبری حزب را به محفل خانوادگی تبدیل کرده و حزب را ابزار اعمال قدرت انحصاری آن می کند.

### - مشورت با بدنه ی حزب برای تصمیمات مهم:

در یک حزب سیاسی سالم، به هنگام اخذ تصمیمات مهم، رهبری و سلسله مراتب حزب، بدون نگرانی از زیر سؤال رفتن اعتبار خود، با بدنه ی حزب مشورت کرده و از خرد جمعی بهره می گیرد.

### - وجود پایگاه اجتماعی و توان عضوگیری:

حزب سیاسی قدرتمند و سالم، توان عضوگیری خود را حفظ کرده و با پایگاه اجتماعی خود رابطه ی مستحکم و روزافزون دارد. در نقطه ی عکس آن، زمانی که به هر دلیل، جامعه ارتباط خود را با یک حزب قطع کند، توانایی بسیج اجتماعی آن از دست خواهد رفت. در این صورت، حزب به تدریج تغییر ماهیت داده، تحت کنترل تعداد معدودی قرار گرفته و بدون نگرانی از انعکاس عملکرد خود در اذهان عمومی، حرکت خواهد کرد. با خشک شدن سرچشمه ی اجتماعی، طبیعت حزب را کد شده، به یک محفل، فرقه و یا باند مافیایی تبدیل خواهد شد. خصلت فرقه ای این احزاب سبب می شود که توان و حتی علاقه به جذب نیروی جدید را از دست بدهند.

### - ممانعت از حاکم شدن جو ترس و مصلحت گرایی میان اعضا:

در یک حزب سالم، اعضا در فضایی معتدل و به دور از ترس و مصلحت گرایی به انجام وظایف خود می پردازند. در حالی که در نقطه ی عکس آن، جو حاکم در بسیاری از احزاب جهان سومی به گونه ای تنظیم می شود که مخالفت با رهبری بسیار پرهزینه بوده و در نطفه خفه می شود.

نمونه ی تاریخی از غلبه ی فضای ترس و وحشت میان اعضای یک تشکل، در حزب بعث عراق در ۱۹۷۹ و حین جلسه ی عمومی اتفاق افتاد، زمانی که صدام حسین با توطئه ای ۶۸ تن از اعضای اصلی حزب را برکنار و ۲۴ تن از آنان را درجا اعدام کرد. پس از این کودتای درون حزبی، چنان جو ترس و وحشت میان اعضای باقی مانده مستولی شد که به صدام اجازه داد با گماردن افراد مورد اعتماد در پست های مهم و کلیدی، رهبری دائمی خود در حزب بعث را تضمین کند. مشابه این گونه تسویه حساب و پاکسازی نیروهای معترض و مخالف با رهبری، بارها و بارها در حزب کارگران کره ی شمالی دیده شده، جایی که خروج فرد از حزب خیانت محسوب گشته و با اشد مجازات مواجه می شود.



و سه میلیون عضو را، که همانا حفظ یک رئیس جمهور دمکرات در کاخ سفید بود، به زیر سؤال می‌برد.

در مقابله با گرایش‌هایی که رشد آنها می‌تواند احزاب را با خطر تبدیل شدن به ابزار اعمال دیکتاتوری گروهی در درون خود مواجه کنند، توجه به نکات برشمرده در زیر ضروری به نظر می‌رسد تا کنشگران فعال در تشکل‌های سیاسی، با کسب هوشیاری لازم، بتوانند به موقع از بروز چنین خطری پیشگیری کنند:

#### ● اداره حزب به صورت جمعی:

حزب سیاسی، فراتر از باورهای فکری و نقشه‌ی راه خود، یک جمع است؛ مجموعه‌ای از انسان‌ها که با تکیه بر تقسیم کار حرفه‌ای، هر یک، به انجام وظائف و مسئولیت‌های خود می‌پردازند. توجه به این نکته و باور به منحصر به فرد بودن هر انسان و توان بالقوه‌ی بی‌پایان او، به حزب امکان خواهد داد در اعمال مدیریت از توان برخاسته از خرد، قوه‌ی تخیل، ابتکار عمل، استعداد، دانش و تجربیات خاص تک‌تک اعضا در مسیر اعتلای تشکیلات استفاده کند. در اینجا اشاره به اداره‌ی جمعی حزب، به عنوان یک مجموعه‌ی انسانی، به هیچ وجه به معنای زیرسؤال بردن سلسله‌مراتب تشکیلاتی نیست، چرا که آن لازمه‌ی کار است؛ اما رهبری یک حزب سیاسی سالم، خرد و توانایی اعضا را مکمل و محتوای کار مدیریتی خود دانسته و نه تنها از آن ترس و واهمه‌ای ندارد، بلکه با به کارگیری آن به صورت هوشمندانه و در قالب ضوابط تشکیلاتی، از تأثیرات مثبت پیشنهادات و انتقادات خود را بهره‌مند می‌سازد.

#### ● برخورد فعال اعضای حزب:

انفعال اعضای یک حزب در برابر قدرت‌گیری غیرعادی یک گرایش یا فراکسیون در درون آن، همان عنصری است که، دیر یا زود، قدرت را در کف آن جناح انحصاری خواهد گذاشت. اعضای یک حزب لازم است از هوشیاری لازم در این زمینه برخوردار بوده و با نطفه‌های رشد انحصارگرایی در تشکل خود برخورد فعال داشته باشند. از نشانه‌های رشد چنین گرایشی در درون یک حزب، ثابت ماندن طولانی مدت افرادی مشخص در جایگاه‌های حساس مدیریتی است؛ مسئولیت این گونه آسیب‌ها همان قدر با افراد انحصارگراست که با دیگر اعضای که اجازه ریشه گرفتن و رشد آن را، با برخورد منفعل خود، فراهم کرده‌اند.

#### ● اداره‌ی دمکراتیک حزب سیاسی:

حزبی که در درون خود فاقد روابط دمکراتیک باشد، هرگز نخواهد توانست در آینده‌ی سیاسی کشور، پیام آور دمکراسی برای جامعه باشد. حزب سیاسی، در درجه‌ی اول باید خود نمادی از حداقل دموکراسی باشد تا بتواند به پای استقرار و

احزاب پرسابقه ریشه دار است؛ احزابی که موفق شده‌اند با حفظ سلامت نسبی خود، از وجود طرح و نظرات متنوع در درون ساختار خود بهره‌برده، به آن غنا بخشیده و در راستای پیشبرد اهداف مشترک از این پدیده استفاده کنند. مشکل اما در آنجا آغاز می‌شود که یکی از فراکسیون‌های حزب و یا یک جریان فکری در تشکیلات، گفتمان خود را به عنوان گفتمان غالب جا انداخته و از طریق تعداد قلیلی در رده‌های بالا سمت و مسیر فعالیت‌های حزب را به سوی مورد نظر خویش می‌برد. این گونه حرکت‌ها، اگر مورد مقابله قرار نگیرد، به یک جریان انحصارگرا تبدیل شده و آینده‌ی دمکراتیک حزب را به خطر می‌اندازد.

این پدیده، همانند تبدیل حزب سیاسی به ابزار فردی، در کشورهای موسوم به جهان سوم بیشتر مشاهده می‌شود؛ اما در احزاب متعلق به جوامع مدرن و دارای دمکراسی متعارف نیز مشاهده شده است. آخرین و یکی از بارزترین نمونه‌های آن، انتخاب اخیر ریاست جمهوری در ایالات متحده‌ی آمریکا و کنش-واکنش‌هایی که در درون حزب دمکرات بر سر برگزیدن

**حزب سیاسی، فراتر از باورهای فکری و نقشه‌ی راه خود، یک جمع است؛ مجموعه‌ای از انسان‌ها که با تکیه بر تقسیم کار حرفه‌ای، هر یک، به انجام وظائف و مسئولیت‌های خود می‌پردازند. توجه به این نکته و باور به منحصر به فرد بودن هر انسان و توان بالقوه‌ی بی‌پایان او، به حزب امکان خواهد داد در اعمال مدیریت از توان برخاسته از خرد، قوه‌ی تخیل، ابتکار عمل، استعداد، دانش و تجربیات خاص تک‌تک اعضا در مسیر اعتلای تشکیلات استفاده کند.**

هیلاری کلینتون یا برنی سندرز به عنوان نامزد دمکرات‌ها برای این انتخابات بود. زمانی که به واسطه‌ی نفوذ بلامنازع خانم کلینتون و حامیان‌ش، و با وجود تمامی نظرسنجی‌ها و شواهد مبتنی بر وجود یک شانس واقعی پیروزی در برابر داند ترامپ؛ حزب دمکرات برنی سندرز را رها کرده و پشت سر هیلاری کلینتون، به عنوان نامزد رسمی خود، قرار گرفت. اینجاست که می‌بینیم - حتی پس از آن که بیش از نود درصد از طرفداران سندرز اعلام کردند که به کلینتون رأی نخواهند داد - کوررنگی و تشخیص غلط چند تن از اعضای پرنفوذ متعلق به فراکسیون سنتی این حزب -، منافع کل یک نهاد با بیش از چهل

### ● وفاداری به آرمان ها و برنامه ی سیاسی:

حزبی که بر خلاف آرمان های دموکراتیک خود، نتواند در درون تشکیلات، دموکراسی را رعایت کند، در واقع به باورهای پایه ای خود پشت کرده است. چنین حزبی از سلامت برخوردار نبوده و توانایی جذب اعتماد عمومی را از دست می دهد؛ چرا که تصور همگان این خواهد بود که حزبی که به آرمان خود وفادار نبوده، با به قدرت رسیدن، برنامه های خود را نیز فراموش کرده و به پایگاه اجتماعی خود خیانت خواهد کرد. استقرار دموکراسی در گرو وفاداری به رفتار دموکراتیک است.

### ● ضرورت مشارکت شهروندان:

تکیه ی ما، جدا از نکاتی که رو به کنشگران سیاسی برشمرده شد، بر ضرورت مشارکت شهروندان در روند سیاسی جامعه است. چرا که، همانگونه که در مورد انتخابات اخیر آمریکا گفته شد، پروبال گرفتن گرایشات انحصارطلب در یک حزب سیاسی می تواند سرنوشت جامعه ای را به بازی گرفته و تحت تأثیر خود قرار دهد؛ همان طور که حضور چنین گرایشی در حزب دموکرات آمریکا، فراتر از خواست بخش مهمی از اعضای این حزب، ملت و شاید بتوان گفت جهانی را گرفتار دادرسی غیر قابل پیش بینی خود کرد. عدم مشارکت کافی از جانب شهروندان، به خوبی اسباب تبدیل شدن احزاب به ابزار پیشبرد خط گروهی را فراهم می سازد. تنها نگذاشتن احزاب سیاسی توسط شهروندان، عضویت فعال در آنها، و سپس، به واسطه ی فعالیت منظم، بالا رفتن در سلسله مراتب برای قرار گرفتن در جایگاه های مدیریتی و به دنبال آن، تأثیرگذاری بر روند کارکرد این احزاب، ضامن حفظ سلامت داخلی آنهاست.

سفارش جدی ما به شهروندان ایرانی مقیم خارج از کشور برای عضویت و فعالیت در احزاب موجود و یا ایجاد احزاب جدید در راستای باورها و اهدافشان برای آینده ی ایران، برخاسته از همین نگرش است. به همان صورت که به عنوان ضمانتی برای حفظ سلامت حزب نوپای ایران آباد و پیشگیری از رشد دیکتاتوری یک گروه خاص، به اعضای خود، از همان بدو آغاز روند عضویت، توصیه می کنیم، با هوشیاری و هوشمندی کامل نکات برشمرده را برای حفظ اصالت دموکراتیک روابط تشکیلاتی مورد توجه قرار داده و به کار گیرند. #



در ادامه این نوشتار به گرایش ها و ناهنجاری های زیر در احزاب سیاسی خواهیم پرداخت:

- بخش سوم: تبدیل حزب سیاسی به محفل بحث و گفتگو
- بخش چهارم: وابستگی حزب سیاسی به بیگانگان

محافظت از آزادی ها برای شهروندان کشورش برود. یک بار دیگر در اینجا، بر هوشیاری و برخورد فعال تک تک اعضای یک حزب، در هر رده ای که باشند، تأکید می شود و این که نباید، در هیچ مقطعی، اجازه ی استقرار و رشد روش های غیردموکراتیک را در تشکیلاتی که به آن تعلق دارند بدهند. همانگونه که نبود دموکراسی در یک جامعه آن را در مسیر استبداد قرار خواهد داد، فقدان روابط دموکراتیک در یک حزب سیاسی نیز زمینه های شکل گیری یک دیکتاتوری گروهی را در آن فراهم خواهد ساخت.

### ● چرخش قدرت و مسئولیت:

از جمله ویژگی های دموکراسی، چرخش سیستماتیک قدرت است؛ به گونه ای که به فراخور نیازها، افرادی که زمانی تحت مدیریت بوده اند بتوانند، با قرار گرفتن در موقعیت های مدیریتی، جامعه و نهاد ها را از دانش، تجربیات و توانایی های خود بهره مند سازند. بدین ترتیب، همانگونه که مناصب دولتی در یک حکومت دموکراتیک مادام العمر نیستند و نباید هم باشند، در احزاب سیاسی نیز لازم است مکانیزم هایی پیش بینی شوند که در زمان های مشخص و بر اساس ضرورت ها، مسئولیت ها و جایگاه های مدیریتی دست به دست شده و تغییر کنند؛ بدین ترتیب از انحصار قدرت در دست عده ای محدود پیشگیری خواهد شد.

در حزب ایران آباد، جدا از احتیاطی که در اساننامه ی ما ضرورت داشته است -از سر اجبار و به دلیل وجود رژیم ضد انسان جمهوری اسلامی که در تلاش دائمی برای نفوذ و تلاشی تشکل های مردمی و برانداز است-، جوهره ی روابط درون تشکیلاتی دموکراتیک بوده و مسئولیت های گوناگون، در زمان های مختلف، به اعضا سپرده می شود تا، علاوه بر افزودن بر دانش مدیریتی خود در زمینه های مختلف، از انحصاری شدن قدرت جلوگیری کرده باشیم. در این حزب تلاش داریم که هر عضو فرصت این را داشته باشد که تجربه و مسئولیت پذیری را توأم کرده و با رفتن بر سر موقعیت های مختلف به انباشت دانش مدیریتی دست زند. این دانش به نسل بعدی اعضا و اگذار شده و با دست به دست شدن در درون تشکیلات انتقال یافته و کار را غنا می بخشد.

طبیعت دموکراسی در واگذاری و جابجایی موقعیت های مدیریتی است، از این رو یک حزب سیاسی دارای ماهیت دموکراتیک، در درون خود سیستمی را مستقر خواهد کرد که از استقرار درازمدت محدود افراد مشخص در جایگاه های تصمیم گیری مهم احتراز می کند. رعایت این مهم، هرچند ممکن است حزب را در شرایطی خاص با معضلاتی روبرو کند، اما یک تشکل سالم و دارای اصالت دموکراتیک از آن هراسی نداشته و توان مدیریت چنین مشکلاتی را همواره در درون خود خواهد یافت.

# آشفته‌گی فکری و سرگردانی سیاسی: درد تاریخی ایرانی



دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

## پیشگفتار

هر کس که تا حدی به مسائل ایران آشنایی داشته باشد، دیروقتی است که می‌داند تدوام سلطه‌ی جمهوری اسلامی بر ایران، دیگر از روی توان و اقتدارش نیست. به جز حمایت‌های ضمنی و کمک‌های غیبی قدرت‌های جهانی که تا کنون پابرجایی نظام را در راستای منافع خود یافته‌اند، استمرار رژیم‌ی که تا مرز فروپاشی اقتصادی جلو رفته، بحران‌های عمیق و درهم تنیده پایه‌هایش را متزلزل کرده، و رقابت میان مافیاهای درونی‌اش بر سر تقسیم قدرت و ثروت به سر حد حذف فیزیکی رسیده است، یک دلیل بیشتر ندارد: نبود نیروی منسجم و قوی برای براندازی آن. دقیق‌تر بگوییم، پابرجایی این نظام نه از سر قدرت، که به دلیل سستی و ناتوانی ما در برداشتن این مانع تاریخی از سر راه شکوفایی و آبادانی ایران است.

در برهه‌ای بسیار حساس از تاریخ ایران به سر می‌بریم. معادلات ژئواستراتژیک جهانی به گونه‌ای در حال تغییر و تحرک است که در صورت انفعال ما، هر آن سرنوشت ایران و ایرانی می‌تواند مورد معامله در وزن‌کشی بین قدرت‌های بزرگ واقع شده و چنانچه دیگر به کارشان نیاید، جمهوری اسلامی «براندازی» هم بشود. در این بلبشو و شهرفرنگی که به شکل واضح از زمان پیروزی داندل ترامپ نزد «اپوزیسیون» از همه رنگ ایرانی مستقر شده، لازم است سره از ناسره را به خوبی تشخیص دهیم و هوشیار باشیم که از هول حلیم «براندازی»، بار دیگر «رهبر-نوکر» تازه‌ای از نوع خمینی برای ما نتراشند. عمر این رژیم به طور حتم به پایان تاریخی خود نزدیک می‌شود، اما برای آن که یک بار دیگر در یک غفلت تاریخی، گرفتار استبداد از نوعی جدید نشویم، عمل براندازی و انتخاب جایگزین برای رژیم فاسد جمهوری اسلامی باید به دست نیروهای مردمی صورت گیرد. تنها صاحبان اصلی این کشور باید حق داشته باشند نظام مطلوب خود را مشخص کنند، تا به تاراج منافع ملی به دست دشمنان پایان داده شود، و بدین منظور، ضرورت دارد چشم‌ها را بشوییم و معیارهای روشن و بی‌طرف برای ارزیابی دستاورد عینی و عملی بازیگران در عرصه‌ی اپوزیسیون برگزینیم.

نوشتار زیر رو به طیف گسترده‌ی «اپوزیسیون» ایرانی است. درباره‌ی همه‌ی آن کسانی است که چه بسا بسیار صادقانه، هریک از راهی، نزدیک به چهار دهه، در تقابل با جمهوری اسلامی قرار گرفتند، و یا دستکم این گونه به خود باوراندند و ادعایش را کردند. تلنگری است و طرح پرسشی: به راستی ما و اپوزیسیون ما را چه شده که هنوز که هنوز است قادر نشده این نظام فاسد و ضد بشر را به زباله‌دان تاریخ بباندازد؟ این نوشتار همچنین هشدار است جدی، و دعوتی از لایه‌های آگاه و مسئولیت‌پذیر جامعه‌ی ایرانی: نگذاریم بار دیگر ایران را دشمنان «تعیین تکلیف» کنند. تا دیر نشده به خود آیم و خود عنان سرنوشت خویش را بدست گیریم.

## «اپوزیسیون» از سر عادت یا واقعیت؟

به موازات مصادره‌ی اعتراضات اجتماعی مردم ایران توسط باند خمینی تحت الحمایه‌ی قدرت‌های جهانی و انقلابی که در بهمن ۵۷ ارتجاعی‌ترین و عقب‌مانده‌ترین لایه‌های اجتماعی را بر سرنوشت ملتی حاکم کرد، استقرار سریع فضای استبداد و خفقان سبب شد، شمار بالایی از فعالان سیاسی که بخت آن را داشتند از موج یورش‌ها و سرکوب‌ها و اعدام‌ها جان سالم به در برند، به کوچ اجباری ناگزیر شدند. پس از یک دوره‌ی بسیار کوتاه از فعالیت علنی احزاب و سازمان‌ها در ایران پس از انقلاب، طیف وسیع و رنگارنگی از شخصیت‌های مطرح، سازمان‌ها و احزاب سیاسی از بستر اجتماعی خویش کنده شده و به خارج از کشور پرتاب شدند تا هر آن گونه که می‌توانند به حیات سیاسی خود ادامه دهند. افراد و تشکل‌هایی، برای برخی اصیل و صادق، که سال‌هاست بدون آن که کارآمدی و دستاورد عینی کارکردشان به درستی مورد بازبینی قرار گرفته باشد، همچنان صفت «اپوزیسیون» و چه بسا «برانداز» را به دنبال نام خود به یکدیگر می‌کشند، و نزد ایرانیان داخل و خارج کشور این گونه شناخته می‌شوند.

بدین ترتیب، با تعجب، شاهدیم که در میان آنان که - از سر عادت - نشانی خود را همچنان در صف «نیروهای اپوزیسیون برانداز» ایرانی می‌دهند، تشکل‌هایی یافت می‌شوند که دیگر نه چندان «نیرو» هستند، نه خیلی «اپوزیسیون» و از آن هم کمتر «برانداز». سازمان‌ها و احزابی که بدون هیچ اثر خاصی، حضوری دارند و هر از چندی حفظ ظاهری می‌کنند و عرض اندامی و صدور بیانیه‌ای.



موضوع این تجمعات تکراری بوده و میان شرکت کنندگان، میهمانان و سخنرانان همسویی و همخوانی خاصی وجود نداشته است. تاکنون برآیند مشخصی از این دست «فعالیت‌های سیاسی» حاصل نشده و دلیلی هم وجود ندارد که در آینده چنین شود.

#### ● شورا، اتحاد، جبهه:

در این سال‌ها، بارها با تصور آن که می‌توان مبارزات ضداستبدادی را با روش «همه با هم» به پیش برد، بخش‌هایی از اپوزیسیون ایرانی، بدون هیچ نتیجه‌ی ملموسی، دست به تشکیل «شورا»، «اتحاد»، «جبهه» و دیگر اشکال از مجموعه‌های «فراگیر» زده است. تشکیل جبهه‌ی مشترک، برای پیشبرد مقطعی یک تاکتیک مشخص نزد نیروهای سیاسی بسیاری از کشورها - چه در موقعیت مبارزه با حکومت استبدادی و در راه براندازی، و چه در موقعیت مشارکت و گرفتن سهم از دولت حاکم - رایج بوده و در موارد بی‌شماری توانسته است موفق عمل کند. اما آنچه تاکنون مد نظر اپوزیسیون ایرانی قرار نگرفته آن است که ائتلاف‌های سیاسی از این دست، زمانی شانس موفقیت خواهند داشت که از سازمان‌ها و احزاب دارای توان و وزنه‌ی سیاسی - مبارزاتی کمابیش برابر تشکیل شده باشند؛ احزاب (ونه افراد) با اهداف و باورهای همسو می‌توانند به صورت تأثیرگذار در قالب یک جبهه گرد هم آیند و عمل کنند.

در نقطه‌ی عکس بدیهیات به دست آمده از علوم سیاسی و تجربیات دیگر ملت‌ها، نوبت ائتلاف و جبهه و شوراهای ایرانی که می‌رسد، از سیاستمدار و هنرمند و پزشک و شاعر و اقتصاددان، از محفل ادبی و انجمن فرهنگی و گروه‌های قومی - نژادی، از احزاب چپ و راست و سازمان‌های کوچک و بزرگ، همه و همه را یک کاسه کرده و بدین گونه تلاش می‌کنند ملغمه‌ای بسیار «فراگیر» از عناصر گردهم نآمدنی و فاقد پتانسیل اتحاد با یکدیگر را زیر یک چتر جمع کنند. در موارد مشخصی هم، مانند شورای ملی مقاومت، حضور یک سازمان بزرگ، مانند سازمان مجاهدین در آن، جای چندانی برای نقش تعیین‌کننده‌ی عناصر کوچکتر مجموعه نمی‌گذارد. در موارد دیگر، عملکرد ضعیف و کم‌اثر این گونه نهادها در نهایت ایجاد اختلاف و از هم‌پاشیدگی کرده است. تجربیات ناموفق اپوزیسیون ایرانی در این زمینه، به معنای نادرست بودن ایجاد ائتلاف سیاسی به معنای راستین و متعارف آن نیست، اما زمانی موفق عمل خواهد کرد که همانگونه که گفته شد میان تشکل‌های سیاسی دارای توان کمابیش برابر و همسو صورت گیرد.

#### ● فراخوان، نامه سرگشاده و بیانیه:

به سیاهه‌ی تلاش‌های بی‌ثمر و «آب در هاون کوبیدن»‌های اپوزیسیون می‌توان ارسال نامه‌های سرگشاده‌ی فراوان به

همچنین در میان «شخصیت‌های سیاسی» ایرانی، هستند شمار بالایی - که به دلیل یأس و سرخوردگی ناشی از سال‌ها غربت، دشواری‌های زندگی شخصی، کهولت سن، مشکلات سلامتی، و یا هزار و یک دلیل دیگر - با این که دیربازی است دیگر نگاه دقیق به تحولات روز و تأثیر چندانی در عرصه‌ی سیاست ندارند، از سر تعارف، عادت و یا غرور همچنان پشت نقاب سیاست‌گیر کرده‌اند.

نتیجه آن که برداشت جامعه‌ی ایرانی از «اپوزیسیون» - اگر از آن قطع امید و سلب اعتماد کامل نکرده باشد - در بهترین حالت، دچار نوعی آشننگی و سردرگمی شده است. از این رو، چنانچه در عرصه‌ی سیاست و از آن مهم‌تر، امر براندازی رژیم، جدی هستیم، ضرورت دارد، بدون تعصب، با موشکافی و واقع‌بینی، و با تکیه بر خرد و علم سیاست، به صحنه نگاه کنیم. پیش از آن که به مبحث پرداخته و شاخص‌های لازم و عینی برای مطرح بودن و تأثیرگذاری در عرصه‌ی سیاست و صفوف اپوزیسیون ایرانی برشمارده شود، یک نکته را هم روشن کرده باشیم:

ما هر نیرویی را اپوزیسیون نمی‌دانیم، لذا دو مقوله به شکل منطقی از بحث ما خارج خواهند بود و در اشاره به «اپوزیسیون» نظر به آنها نیست:

۱) اصلاح طلبان رنگارنگ، یعنی همه‌ی آنهایی که در عین حال که بند نافشان به بخشی از نظام گره خورده، برای حفظ منافع خود با بخش دیگری از آن کلنجار می‌روند.

۲) تشکل‌های سیاسی که با خیانت به آرمان‌های اولیه‌ی خود و نیروهای دیگر سیاسی، از همان ابتدای انقلاب ۵۷ کمر خدمت به رژیم «ضدامپریالیست» جمهوری اسلامی بستند و به رغم آن که در نهایت «الطاف» نظام در جریان دستگیری‌ها، سرکوبها و اعدام‌ها، شامل حال بنده‌ی آنها نیز شد، هنوز هم که هنوز است با تداوم سلطه‌ی این حکومت ضدانسان هیچ مشکلی نداشته و هرگز خود را «اپوزیسیون برانداز» قلمداد نکرده‌اند.

#### بار درخت بی بر

در حالی که علوم سیاسی پیشرفته‌ی امروزی، راهکارها برای پیشبرد مؤثر و موفقیت‌آمیز مبارزات سیاسی را تدوین و ملت‌های زیادی را در راه پیشرفت و تغییر جوامع از آن برخوردار کرده، سال‌هاست که اپوزیسیون ایرانی، خود را از این دانش بی‌نیاز دانسته و اصرار عجیبی به تکرار و بازتکرار فعالیت‌هایی دارد که از آن تا به حال هیچ ثمر و نتیجه‌ی خاصی حاصل نشده است.

به چند فعالیت تکراری و بی‌نتیجه اشاره کنیم:

#### ● سمینار، کنگره و کنفرانس:

بیش از سه دهه است، کنگره از پس کنگره، سمینار از پس سمینار و کنفرانس از پس کنفرانس برگزار می‌شود، بدون آن که دستاورد مشخصی از آن حاصل شده باشد. در بیشتر موارد،

## هدف < استراتژی > تاکتیک

عملگرایان، زمانی که هدف خود را مشخص می کنند - هر آن چه که باشد، از رفتن به یک مسافرت دو روزه، تا براندازی یک رژیم خودکامه و خونخوار - در گام نخست، به طراحی نقشه ی راه و یا استراتژی لازم برای حرکت به سمت هدف و دستیابی به آن می پردازند. یک بار که سمت و سو و روش های حرکت در خطوط کلی خود تعیین گشت، به راه می افتند و در حین حرکت، گام به گام، با انتخاب هوشمندانه، تاکتیک ها و تکنیک های مناسب را به اجرا در می آورند.

مجامع بین المللی و سران کشورها و ... حتی گاه به شخص علی خامنه ای جلاد را افزود. و یا صدور گونه های مختلف از بیانیه، تومار امضاء (petition) و غیره که با منظور محکوم کردن موارد نقض حقوق بشر و اعمال ظلم و ستم، برای جمع آوری امضاء و ارسال به مجامعی مانند سازمان ملل و پارلمان اروپا و غیره صورت گرفته است. برگزاری برنامه ها و اکسیون ها با موضوع حقوق بشری که در نهایت به نوعی «اداره ی ثبت احوال» موارد نقض آن از سوی رژیم تبدیل شده و تأثیر مشخصی به روی عملکرد جمهوری اسلامی و یا نگاه جهانی به آن نداشته اند.

### ● رسانه ها، مصاحبه ها، انتشار کتاب و مقاله کتاب:

در این دهه ها که از عمر ننگین حکومت ضدبشری جمهوری اسلامی می گذرد، رسانه های صوتی یا تصویری زیادی ایجاد شد که مأموریت خود را ارسال پیام های «بیدارکننده» به سمت جامعه ی ایرانی خارج و داخل کشور اعلام کردند. در بیشتر موارد، این پیام ها از لحاظ محتوایی، سطحی، احساسی، تکراری و کلیشه ای و در حد حرف و شعار باقی مانده است، و اگر سبب سرخوردگی بیشتر نشده باشند، نقشی که در پدید آوردن آگاهی لازم برای ایجاد تغییر در ایران داشته اند، قابل اندازه گیری و ملموس نیست.

به همین ترتیب، از مصاحبه ها و گفتگوهای بیشماری که برخی «شخصیت های سیاسی» گاه به شکل هفتگی در رسانه های گوناگون خارج کشور انجام می دهند، بازخوردی که به پیشبرد عملی و عینی مبارزات ضد استبدادی بیانجامد کمتر حاصل می شود. در همین راستا می توان به انتشار بی شمار نقد و مقاله و کتاب اشاره کرد که در آن ها هر مطلبی ریشه یابی می شود به جز مسائل ریشه ای جامعه ی ما و دلایل در جازدن بنده ی سیاسی آن.

به این ترتیب اگر که مانند برخی شاهد انفعال آن ها نبوده ایم، در فهرست فعالیت های بسیاری از «نیروهای اپوزیسیون برانداز» ما، کارهای بی ثمر و بازآموزان آموخته ها کم نبوده؛ همزمان که هر از چندی بازار ارائه ی راهکارهای نامأنوس و پیشنهادات ذهنی و فاقد هیچ گونه قابلیت اجرایی «هخا» وار هم داغ شده است. دردناک تر آن که، در حالی که بخش های زیادی از اپوزیسیون سرگردان ما، همچنان اصرار می ورزد تا از راه درست نرفته و آن گونه که باید و شاید از تجربیات دیگر ملت ها و علم سیاست در راه پیشبرد اهداف خود استفاده نکرده باشد، نتوانسته به عنوان یک بازیگر سیاسی، به معنای واقعی کلمه، در تقابل با رژیمی رو به زوال خطر آفرین شود.

پس از آن که به دلایل سرگردانی سیاسی رایج در صفوف اپوزیسیون ایرانی در این سال ها اشاره ای کوتاه کردیم، بد نیست یک اصل بسیار ساده و اساسی را در سه کلمه یادآور شویم:

**عمر این رژیم به طور حتم به پایان رسیده، اما برای آن که یک بار دیگر در یک غفلت تاریخی، گرفتار استبداد از نوعی جدید نشویم؛ عمل براندازی و انتخاب جایگزین برای رژیم فاسد جمهوری اسلامی به دست نیروهای مردمی باید صورت گیرد. تنها صاحبان اصلی این کشور باید حق داشته باشند نظام مطلوب خود را مشخص کنند، تا به تاراج منافع ملی به دست دشمنان پایان داده شود، و بدین منظور، ضرورت دارد چشم ها را بشویم و معیارهای روشن و بی طرف برای ارزیابی دستاورد عینی و عملی بازیگران در عرصه ی اپوزیسیون برگزینیم.**

عجیب آن که شمار بالایی از «اپوزیسیون برانداز» در این نزدیک به چهار دهه، هدف را که براندازی رژیم حاکم بوده تعیین کرده اند، اما نوبت به راه دستیابی به آن که رسیده، به هر کاری دست زده اند، به هر سویی چنگ انداخته اند، از هر مسیری رفته اند، جز مسیری که هوشمندانه و حرفه ای در مسیر به سرانجام رساندن یک طرح و پروژه ی هدفمند باید انجام شود: یعنی ابتدا ارائه ی استراتژی و نقشه ی راه درخور، واقعگرا و دارای قابلیت اجرایی و و بعد، انتخاب و اجرایی کردن تاکتیک ها و تکنیک های مناسب برای دستیابی به هدف، و از همه مهم تر، حفظ حرکت به سمت هدف و نه به هر سمت و سویی. این سرگردانی و ندانم کاری اپوزیسیون، از ریشه های اشفگی فکری جامعه ی ایرانی در انتخاب راهکار درست برای دفاع از حقوق شهروندی و انسانی بدیهی خود است که به شکل آشکار و هرروزه، ۳۸ سال است که نقض می شود. بپردازیم به دلایل.

## دلایل سردرگمی سیاسی ما و راهکارها

صحبت از شکست و اشتباه در کار اپوزیسیون ایرانی، به طور لزوم به معنای نشانه رفتن انگشت اتهام به سمت او نیست، چرا که برخلاف میلیون ها ایرانی که پس از خروج از کشور پی کار و زندگی خود رفته و نسبت به سرنوشت ایران بی تفاوت و منفعل ماندند، شمار بالایی از تلاشگران در عرصه ی اپوزیسیون ایرانی، انسان های شریف، صادق و خواهان بهترین ها برای ایران و ایرانی بوده و علیرغم قصد و نیتی که در این جهت داشته اند، نتوانستند تلاش های خود را آن گونه که آرزو کرده بودند به ثمر برسانند. پس از این توضیح، به دور از نیت خوانی و تنها از دید فنی، چند دلیل و انگیزه در این زمینه را برمی شماریم؛ چرا که راه اشتباه را با نیت خوب هم که برویم باز به مقصد نخواهیم رسید، راه باید درست باشد:

### - عدم اطلاع از دانش و قاعده مندی سیاست:

سیاست مانند هر حوزه ی دیگری از امور اجتماعی از بنیان و دانش تخصصی خود برخوردار است. علمی که امروزه در بهترین دانشگاه های دنیا تدریس شده و علاوه بر آن، کتابها و متون پایه ای متعددی بدین منظور تدوین شده و در دسترس عموم قرار دارند. یکی از دلایل سردرگمی فعالان سیاسی ما، احساس عدم نیاز به دانش امروزی علم سیاست و کافی دانستن آموخته های خود در دهه های ۴۰-۵۰-۶۰ خورشیدی است. در حالی که علاوه بر آن که داده ها در علوم سیاسی، از آن زمان گسترش غیرقابل تصویری یافته، کنشگران سیاسی ما در آن دوران به ترجمه های مناسب از منابع خوب دسترسی لازم را نداشتند. از آن بدتر، در گرماگرم مبارزات آن سال ها، اهمیتی که باید به دانش و قاعده مند سازی سیاست داده نمی شد. این در صورتی است که مانند هر امر تخصصی دیگری، در نبود دانش لازم، اقدام به آن با نیت درست هم که باشد بی نتیجه مانده و یا به نتیجه ی مطلوب نخواهد رسید.

### - اصرار برای حفظ آبرو و اثبات حرف خود:

در دهه های اخیر، از جانب شخصیت ها و تشکل های سیاسی، -که همانگونه که گفته شد شوربختانه اطلاع کافی از علم سیاست نداشته اند-، شاهد نظریه پردازی های بی پایه و مایه ی بسیار و فاقد ریشه های عینی و عملی بوده ایم. راهکارهایی که ارائه دهندگان، بدون آن که توانسته باشند صحت و یا کارایی آنها را نشان دهند، برای حفظ آبرو و اثبات حرف خویش، بر اجرایی کردن آنها اصرار داشته اند. از جمله مرغ های اپوزیسیون که همچنان و با وجود تمام تجربیات ناموفق گذشته همچنان یک پا دارد: راه نجات ما اتحاد همه با هم است!

### - غرور، کبر، خودخواهی، خود محوری، رقابت و حسادت:

واقعیت آن است که استبدادزدگی هزاران ساله، رخنه کرده در جامعه ی ایرانی، کمابیش اثرات خود را به روی رفتارهای فردی تک تک ما دارد. در این راستا، هیچ یک از ما، از جمله فعالان و کنشگران سیاسی، تافته ی جدابافته نیستیم و هریک از ما، به درجات مختلف، درگیر ناهنجاری های شخصیتی است. کجروی ها و بدکرداری هایی که با بروز رفتارهایی همچون غرور، کبر، خودخواهی، خود محوری، رقابت و حسادت، فضای اپوزیسیون را به دفعات مسموم کرده و به مبارزات ضرباتی وارد آورده است. سالم سازی جو سیاسی، نیازمند تلاش فردی هر یک از ما و عبور از پیچ های رفتاری و شخصیتی است.

### - بازی خوردن از دستگاه اطلاعاتی رژیم:

جدا از بورش ها، سرکوب های علنی و قتل های زنجیره ای مخالفان در داخل و خارج، طبیعی تر و بدیهی تر از تلاش جمهوری اسلامی برای نفوذ و خرابکاری در صفوف اپوزیسیون وجود ندارد. در این سال ها، خواسته یا ناخواسته، آگاهانه یا ناآگاهانه، بسیاری فعالان سیاسی در زمین وزارت اطلاعات رژیم بازی کردند و شوربختانه زیرکی و هوشیاری لازم در این عرصه را از خود نشان ندادند.

پس از شکافتن دلایلی چند از سرگردانی سیاسی نزد اپوزیسیون، بپردازیم به چه باید کرد و راه برون رفت از این سردرگمی.

### موضوع سیاست چیست، بازیگر سیاسی کیست؟

پیش از پرداختن به بازیگران در عرصه ی سیاست، لازم است یک بار به درستی به روی موضوع سیاست، یعنی قدرت تأکید شود. **سیاست عرصه ی قدرت است** و این امر هیچ ارتباطی با نیت، انگیزه، هدف و باورهای فکری نهاد یا فردی که پا به عرصه ی سیاست می گذارد ندارد. به کلام دیگر، فداکار، ازجان گذشته و صادق، و یا خائن، خودفروخته و سرسپرده، آن که قدرت ندارد در بازی سیاست جایی ندارد. بنابراین اگر تصمیم گرفته ایم که به سیاست بپردازیم، پیش از آن که سر خود و ملتی را به «فعالیت» های خویش گرم کنیم، ضروری است موضوع سیاست را به درستی بشناسیم. موضوع سیاست، نه اخلاق است، نه انسانیت است، نه استبداد، نه آینده ی کشور. بحث سیاست نه بر سر مبارزه ی طبقاتی است، نه حفظ تمامیت ارضی و نه اقتصاد آزاد و یا هیچ کدام از موضوعاتی که به شکل رایج مورد بحث سیاسی قرار می گیرد. جای بحث های نظری سیاسی در عرصه ی فلسفه سیاسی، روانشناسی سیاسی و جامعه شناسی سیاسی است، اما موضوع خود سیاست چیزی جز قدرت نیست. و به شکل دقیق تر: **سیاست علم مدیریت قدرت است.**



عرصه سیاسی، قادر خواهد بود با عملکرد درست خود، بدون وقفه، سه عنصر ضروری در این راستا را تقویت نموده و گسترش دهد: عنصر نیروی انسانی (اعضا و کادر)، عنصر توان مالی و مادی و در نهایت عنصر پایگاه اجتماعی. هیچ یک از این عناصر به صفت فردی، مهیا نخواهد شد، نیاز به کار جمعی سازمان یافته دارد.

### پایان بخشیدن به پراکندگی و آشفتگی سیاسی

حال اگر موضوع سیاست، یعنی قدرت، به درستی از سوی کنشگران ما درک و به خدمت گرفته شود، گام بعدی خاتمه دادن به پراکنده کاری سیاسی است، تا با دمیدن نفسی نو، خردمندان و حرفه ای به صفوف اپوزیسیون، تحرک لازم برای آغاز تغییرات بنیادین در ایران ایجاد شود. از چالش های اصلی در این راه به حتم، جلب اعتماد دوباره ی جامعه ای دچار فقر دانش سیاسی و از آن بدتر، سیاست گریز، به دلیل استبدادزدگی تاریخی خود مطرح است. آنچه اما این ویژگی را دامن زده و کار اپوزیسیون را مشکل تر می سازد، گفتمان و خط انحرافی در عرصه ی سیاست است که به عنوان ابزار تحکیم سلطه ی خود، رژیم در این چهار دهه - فزون بر ایجاد فضای ترس و وحشت و اختناق- به آن دامن زده است؛ گفتمانی که در بیشتر مواقع آشخور خود را در اشتباهات، کم کاری ها و ندانم کاری های اپوزیسیون یافته و به یک آشفتگی فکری گسترده در زمینه ی قدرت تشخیص منافع فردی، جمعی و ملی نزد ایرانیان منجر شده است.

خوب می دانیم که تغییر مطلوب در جامعه هرگز از بالا اتفاق نخواهد افتاد. ما برای برون رفت از مشکلات و معضلات عمیقی که به واسطه ی عملکرد جمهوری اسلامی گریبان کشور ما را گرفته است، پس از پویاسازی و سالم سازی اپوزیسیون، به طور قطع نیاز خواهیم داشت که نیروهای سیاسی مردمی ما، از پایگاه اجتماعی هرچه گسترده تر و قدرتمندتر برخوردار شوند. پایگاه اجتماعی تشکیل شده از لایه های آگاه و مسئولیت پذیر جامعه؛ آن بخش از جامعه ی ایرانی که پس از شناسایی دردها، برای درمان آنها با احساس مسئولیت وارد میدان شده و با اتخاذ تصمیمات متکی بر خرد و دانش عمل کند. این در حالی است که قدرت تصمیم گیری خود نیازمند انسجام فکری است، همان عنصری که به دلیل رواج آشفتگی فکری در جامعه ی ایرانی وجود ندارد؛ و این، گذشته از ترس و محافظه کاری حاکم شده بر جامعه به دلیل فضای وحشتی که از سوی رژیم استوار شده است. آشفتگی فکری در جامعه ی ایرانی هم با آشفتگی سیاسی تشدید شده است. بنابراین اگر به شکل جدی به دنبال تغییر هستیم، با رفع آشفتگی سیاسی آغاز کنیم، که آن نیز به نوبه ی خود مستلزم یک کار آسیب شناسی بنیادین است. #

☆

این مبحث و مسیر خروج ما از آشفتگی سیاسی و ایجاد تغییر، در شماره ی آینده ی خودرهاگر به بحث گذاشته خواهد شد.

مفهوم قدرت به سادگی این گونه تعریف می شود: قدرت یعنی اعمال نفوذ، یعنی توانایی واداشتن فرد، افراد یا جامعه به اطاعت از خود، تا کاری که صاحب قدرت اراده کرده است را انجام دهند و از مسیری که او تعیین کرده است حرکت کنند. این یعنی قدرت و سیاست هم عرصه ی قدرت است.

بنابراین یک بار برای همیشه، و در پس شلوغی ها و هیاهوهای کاذب و مقطعی، وزن واقعی و میزان تأثیر گذاری حقیقی هر فرد سیاسی، و یا هر حزب و سازمان و تشکل در جمع «اپوزیسیون» ایرانی را محک بزینم تا بدانیم بازیگران سیاسی کنونی ما چه کسانی هستند. نه انتشار بیانیه و نامه سرگشاده، نه برگزاری سمینار و کنگره، و نه به راه انداختن شورا و جبهه و دیگر اشکال از مجموعه های تصنعی و من درآوردی، از کسی بازیگر سیاسی و یا اپوزیسیون نمی سازد. در این عرصه، یعنی سیاست، جریانی جدی گرفته می شود که نیرو باشد، یعنی دارای قدرت باشد و در پس ترسیم راهکارها برای ایجاد تغییر در ایران، توان اجرایی کردن آن را نیز داشته باشد و به نمایش بگذارد. و اگر چنین نباشد، هرچه می خواهد دل تنگش بگوید، نه رژیم را نگران خود خواهد کرد، و نه آن که از جانب مردم ایران به جد گرفته خواهد شد و از آن کمتر، در صحنه ی بین المللی.

کلام آخر در باب عنصر قدرت به عنوان مبنا و موضوع سیاست آن که، در عرصه ی سیاست، آن گونه که یک حزب سیاسی توان بالقوه برای قدرتمند و قدرتمند تر شدن دارد، هرگز یک سیاستمدار و دولتمرد به صفت فردی مطرح نخواهد بود؛ مگر آن که در یک نظام غیر دموکراتیک و دیکتاتوری باشد که بالطبع، بحث رقابت سیاسی حذف شده و دیکتاتور حاکم تمامی قدرت را در دست خود قبضه می کند. در غیر این صورت، در یک جامعه ی برخوردار از دموکراسی و یا در مسیر استقرار دموکراسی، حزب سیاسی برای کسب قدرت مورد نیاز در

**پس از پویاسازی و سالم سازی اپوزیسیون، به طور قطع نیاز خواهیم داشت که نیروهای سیاسی مردمی ما، از پایگاه اجتماعی هرچه گسترده تر و قدرتمندتر برخوردار شوند. پایگاه اجتماعی تشکیل شده از لایه های آگاه و مسئولیت پذیر جامعه؛ آن بخش از جامعه ایرانی که پس از شناسایی دردها، برای درمان آنها با احساس مسئولیت وارد میدان شده و با اتخاذ تصمیمات متکی بر خرد و دانش عمل کند.**

# به فریاد زبان فارسی برسیم!

# زبان فارسی



کورش عرفانی

پس، توان سخنوری هر فرد از حیث شکل بستگی دارد به انبان واژگانی فرد و این که تا چه حد با لغات متنوع و گسترده آشناست. بعد این که آیا ساختار بندی کلام را بر اساس قواعد دستور زبان می شناسد یاخیر و در نهایت این که آیا از واژه های خود در قالب ساختار های دستوری بهره می برد. با توجه به این سه عامل می توان تأثیر آن را بر سخنوری این گونه ارزیابی کرد:

- هر چه دایره ی واژگانی فراختر، دست گوینده برای سخنوری بهتر بازتر،
- هر چه تسلط بر دستور زبان قویتر، سخنوری روشن تر.

در مقابل این دو به طور طبیعی می بینیم که سخنوری با محدودیت واژگانی و بیگانگی با دستور زبان دشوارتر و ضعیف تر می شود.

حال که چارچوب های نظری بحث را برشمردیم به این پرسش می پردازیم که وضعیت عمومی سخنوری ایرانیان چگونه است ؟

آن چه که به طور متوسط و عموم قابل مشاهده است سطح سخنوری ایرانیان را در حد ضعیف واژگانی شدید و عدم تسلط بر دستور زبان قرار می دهد. اشکالات این سخنوری پر مسئله را می توان چنین برشمرد :

- فقر شدید واژگانی
- تکرار واژه ها و عدم بهره بری از مشابه ها
- عدم تدقیق در انتخاب واژه ها
- استفاده بی دلیل از مشابه ها
- عدم تسلط بر دستور زبان
- به کار گیری ضعیف قواعد دستور زبان
- وصله و پینه یجملات برای رساندن منظور
- عدم توانایی در اتمام جملات و باز کردن جمله معترضه های فراوان
- نبود ساختار بندی صحیح گفتار
- آشفتگی کلامی که از آشفتگی ذهنی تغذیه می شود
- قرار دادن عناصر مزاحم و غیر لازم در گفتار

زبان فارسی یک زبان زنده ی دنیاست و مثل هر زبان دیگری نقاط قوت و ضعف خود را داراست. اما یکی از پدیده های که سرنوشت یک زبان را تعیین و سبب رفع کمبودها و تقویت آن می شود چگونگی بهره بردن از آن می باشد. هر زبانی به دو صورت نوشتاری و گفتاری مورد استفاده قرار می گیرد. این دو با هم در ارتباط متقابل و پویا هستند و به طور مشترک بر سرنوشت و موقعیت عمومی یک زبان تأثیر دارند. در این نوشتار ما به طور عمده به استفاده ی شفاهی از زبان یا همان تکلم خواهیم پرداخت.

گفتار هر کس از چهار منبع تغذیه می شود :

- یادگیری تجربی زبان مادری
- فراگیری در نظام آموزشی
- تکمیل و گسترش در جامعه
- کار فردی برای بهبود بخشی

به فراخور موقعیت اجتماعی و انتخاب های فردی ما تأثیر این چهار منبع کم و زیاد می شود. در نهایت برآیند این فرایند و بهره گیری از منابع یاد شده سبب تعیین توان سخنوری هر فرد می شود. برای یک تقسیم بندی ساده در زمینه ی سخنوری می توانیم مقوله های زیر را شناسایی کنیم:

- سخنوری از حیث کمی غنی و از حیث کیفی قوی
- سخنوری از حیث کمی غنی و از حیث کیفی ضعیف
- سخنوری از حیث کمی فقیر و از حیث کیفی قوی
- سخنوری از حیث کمی فقیر و از حیث کیفی ضعیف

بخش کیفی به طور عمده به محتوا باز می گردد و تا حد قابل توجهی در بیرون از بحث ما قرار می گیرد. اما بخش کمی به زبان مربوط است و در برگیرنده ی چند عامل می باشد:

- دایره ی واژگانی
- ساختار بندی دستوری
- ترکیب واژگان و دستور زبان

● لازم است که قشر فرهیخته، بدون آن که در نخبه گرایی کلامی در غلتد، به استفاده از بیانی شیوا و مستحکم پایبندی بیشتری از خود نشان دهد تا بلکه بتواند جایگاه یک الگو را برای خود بسازد. اگر هموطنانمان تکلم سامان یافته را هر چه بیشتر بشنوند تمایل بیشتری به پیروی از آن یافته و تصحیح گفتار میان همگان ترویج می یابد.

● آموزش فن سخنوری در رسانه ها باید به عنوان یک ضرورت مطرح شود. بهره بردن از فرصت ها در رسانه ها، نه فقط برای ارائه ی سخنوری شایسته، که آموزش فن آن می بایست به طور جدی مطرح شود.

کم گویی و گزیده گویی باید به مثابه راهنمای همه ی آنها که به آن قادرند مطرح شود تا به تدریج زبان فارسی از شلختگی گفتاری امروز خویش خارج شده و بی در و پیکری کلام جای خود را به سخنوری صیقل خورده و کوتاه بدهد.

گریز از اطاله های مکرر و پرهیز از استفاده ی بی دلیل از مشابهات از جمله پیرایش هایی است که زبان شفاهی فارسی امروز بدان نیاز مبرم دارد. به کارگیری بی دلیل صفت ها یکی دیگر از نقاط ضعفی است که برای پنهان سازی کم بن مایگی گفتار است. در این زمینه نیز باید اعتدال پیشه کرد و جز آن جا که غیبت صفت موصوف را ناقص می سازد از آن بهره نبرد.

در یک کلام، زمان درمان بیماری سخنوری در زبان فارسی است. این مهم جز با کوشش عملی سخنوران رسانه ای و نیز همکاری اساتید دانشگاه و معلمان به ثمر نخواهد نشست. زبان فارسی به طور ذاتی توانمند و پویاست، این با کاربران آنست که امکانات موجود این زبان را به خدمت بگیرند و با سخنوری شیوا و درست به هر چه قویتر شدن آن یاری رسانند. رشد اجتماعی و اقتصادی در گرو رشد فرهنگی است و این امر اخیر نیز با تکیه بر زبانی قدرتمند میسر است. #

اشکالاتی از این دست به حدی رسیده است که تحمل یگدیگر برای ایرانیان بسیار سخت شده است. برخی از این نکته بی خبرند که به دلیل نبود انتظام کلام و شیوایی بیان شنیدن به سخن دیگران نه فقط زاینده ی لذت شنیداری نیست، که بر عکس، منشاء عذاب شونده است. به همین خاطر مداراگری نسبت به یگدیگر، نه فقط به دلیل شرایط رفتاری و روانی و اجتماعی، که به خاطر این سستی گفتار رواج یافته است. بسیاری از هموطنان بدون این که بدانند چرا، حوصله ی دیگری را ندارند زیرا که آشفته کلامی وی را بر نمی تابند.

ذهن انسان نسبت به تکرار کلام بسیار حساس است و از یک مرحله به بعد برای حفظ سلامت خویش باید منشاء تکرار را متوقف سازد. اگر در زندان و تحت شکنجه نمی توان به این آزار روانی پایان بخشید، در ارتباطات اجتماعی افراد چنین می کنند و بدون وقفه در حرف یگدیگر می پرند، موضوعات سخن شکن را مطرح می کنند و یا به بهانه ای از ادامه ی گفتگو سرباز می زنند.

سرایت این قحطی گفتار سالم را در نشریات و کتابت هم می بینیم. شیوایی نوشتار ها نیز به نوعی زیر سوال رفته است. اما برای آن که در مرزهای سخنوری باقی مانده باشیم بهتر است که در اینجا به برخی از راهکارهای مقابله با این آشفته کلامی ایرانیان اشاره کنیم.

به نظر می رسد که زمان آن باشد تا بخش فرهیخته ی جامعه با درک این پدیده ی منفی و احساس خطر از جانب آن برای فرهنگ و ادبیات فارسی از یکسو و کیفیت روابط اجتماعی ایرانیان از سوی دیگر به دنبال راه هایی باشند که بتوان بهبودی در این حوزه حاصل کرد. پاره ای از ایده های خام در این باره در پایین می آید، به این امید که زاینده ی ره گریزهای ژرف تری باشد:

## دشمنی رژیم با کارگران، دشمنی طبقه ی حاکم با طبقه ی کارگر است.



معرفی کتاب:

## روانشناسی اجتماعی استبدادزدگی - دکتر کورش عرفانی



پژوهش روانشناختی - جامعه شناختی بر چپستی نافرهیختگی اجتماعی  
بقای استبداد در ایران و استبداد منشی ایرانیان علت و معلول یکدیگرند.

مفهوم پایه: فرهیختگی (صفحه ۱۷ و ۱۸ از این کتاب):

انسان موجودی است که از یکسو درجه ی بالایی از محدودیت و شکنندگی جسمی را در خود دارد و این محدودیت و شکنندگی او را در مقابل خطرات و تهاجمات بیرونی بسیار ضعیف و آسیب پذیر می سازد و از سوی دیگر، از قدرت نامحدود و خارق العاده ای در درک و فهم و مفهوم سازی و تصویرگری و تصویرپردازی و ارتباط برقراری و خلاقیت برخوردار است. شکنندگی و لطافت و زودشکن بودن جسمی از یکسو و قدرت و استحکام و دیرپایی روحی از سوی دیگر. انسان بنابراین جمع متضادین است.....

با تکیه بر این مفهوم، آسیب پذیری جسمی از یکسو و قدرت روحی از سوی دیگر مفهومی را ارائه می دهیم با عنوان «فرهیختگی». ما نوع برخورد، چگونگی پرداختن و نوع بهره وری از این دو وجه انسانی را معیاری برای سنجش فرهیختگی انسان می دانیم. به این معنا: هر چه که فرد گرایش داشته باشد تا در روابط خود با انسان ها بیشتر از قدرت فکری آنها بهره برد فرهیخته تر است. به بیان دیگر: هرچه فرد تلاش و تأکید بیشتری بر استفاده از جنبه ی آسیب پذیر انسان ها داشته باشد تا آنها را با خود موافق و همراه سازد نافرهیخته تر است، و هر چه فرد تلاش و تأکید بیشتری بر استفاده از جنبه ی اندیشه ورزی انسان ها داشته باشد تا آنها را با خود موافق و همراه سازد فرهیخته تر است.

لینک دانلود مستقیم کتاب «روانشناسی اجتماعی استبدادزدگی» <https://goo.gl/xM4T8q>

### نشریه ی "خودرهاگر"

شماره هفت- ۱۲ دی ۱۳۹۵ - ۱ ژانویه ۲۰۱۷

دفتر تولید، پژوهش و آموزش حزب ایران آباد

آدرس پستی:

Po.Box 302 Van Nuys

CA 91408 USA

Tel: 1-747-200-5560

Email: [hezbiraneabad@gmail.com](mailto:hezbiraneabad@gmail.com)

تنها مطالبی که به امضای دفتر سیاسی

حزب ایران آباد رسیده است بیانگر

نظرات رسمی حزب خواهند بود.

سایر مطالب بیانگر نظرات

نویسندگان آن می باشند.

حق انتشار با ذکر منبع آزاد است.



سپاس از حمایت بینندگان کرامی در  
سالی که گذشت و آرزوی بهترین ها  
برای شما عزیزان در این سال جدید

تداوم و گسترش کار رسانه ی

مستقل و شهروندی دیدگاه

در گرو همیاری منظم ماست!

برای ارسال همیاری مالی از طریق پرداخت اینترنتی [www.didgah.tv](http://www.didgah.tv)

برای تماس تلفنی با ما: 001-818-501-1144

برای تماس از طریق ایمیل [didgahTV@yahoo.com](mailto:didgahTV@yahoo.com)

برای ارسال چک همیاری خود از طریق پست

ILCP - P.O. Box 302 - Van Nuys, CA 91408 - USA

